



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن حزبی انقلابی احتیاج است.
بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که
بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم
(- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی -
لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد،
نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را
برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش
رهبری کرد.
(مائوتسه دون)

سال 1371

ماه دلو و حوت

دوره دوم

شماره هشتم

جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون

" صدمین سالگرد تولد صدر مائو فرا میرسد . سال آینده صدمین سالگرد تولد صد مائو خواهد بود .
بای آنرا جشن بگیریم . ما یک جشن فراموش نشدنی می خواهیم . این جشن را باید از امسال
شروع کنیم و سال آینده به اوج برسانیم .

این فراخوان صدر گونزالو ، صدر حزب کمونیست پرو ، که در حال اسارت و از درون قفس زندان
اعلام گردیده عزم جزم تمامی مائویست های جهان را در برگزاری جشن صدمین سالگرد تولد
مائوتسه دون به روشنی بیان داشت .

26 دسامبر سال 1993 مطابق است به صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون . کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی ، جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بمثابة یک جشن یکساله از - 26
دسامبر سال 1992 تا 26 دسامبر سال 1993 - در نظر گرفته و برگزاری کارزاری را طی این
یکسال توسط تمامی مشمولین جنبش اعلام نموده است .

مابای کارزار جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بعنوان یک حرکت جدی مبارزاتی در
مقابل کارزار ضد کمونیستی به اصطلاح مرگ کمونیسم ، که پس از نابودی بلوک امپریالیستی
شرق و سوسیال امپریالیسم شوروی ، توسط امپریالیست ها و مرتجعین در سراسر جهان پیشبرده
می شود ، سازمان دهیم و آنرا به نحو باشکوهی و بقول صدر گونزالو ، بصورت یک جشن
فراموش نشدنی برگزار نماییم .

واقعیت این است که فعلا این فقط مائویست ها هستند که درفش انقلاب جهانی علیه امپریالیسم
و ارتجاع را در دستان شان دارند و آنرا پیوسته در اهتزاز نگه می دارند . امروز تمامی آنها تیکه
در زمان موجودیت شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش ، به دروغ از انقلاب
دم می زدند و ماسک ضدیت علیه امپریالیسم و ارتجاع را بر چهره های شان زده بودند ، اشکارا به
حامیان و دعا گوین " نظم نوین جهانی " امپریالیستها تحت رهبری امپریالیستهای امریکائی مبدل
شده اند . نه تنها رویزیونیستهای دیروزی شوروی و مزدوران شان در جهان ، بلکه
رویزیونیستهای خوجه ای به اصطلاح مخالف آنها و حتی رویزیونیستهای بر سر قدرتی چون
رویزیونیستهای چینی ، ویتنامی و کوریائی و طرفداران شان " نظم نوین جهانی " را پذیرفته اند

ودرفش انقلاب را - که تا دیروز به دروغ از آن دم میزدند - آشکارا فروهشته اند. آخرین فرمانده بقیه الجیش رویونیستها یعنی کاسترو نیز دیگر به اندازه زیادی در مسیر تسلیمی آشکار و بی پرده پیشرفته است.

بگذار چنین باشد! مائونیستها از سی سال پیش - از زمانیکه مائوتسه دون و حزب تحت رهبری اش (حزب کمونیست چین) به مبارزه علیه رویونیزم مدرن روسی و سوسیال امپریالیزم شوروی برخاست - تا موقعی که " شوروی " و بلوک تحت رهبری اش از میان رفتند ، پیوسته روشن ساخته بودند که سیستم حاکم بر شوروی واقمار آن دیگر هیچ تعلقی به سوسیالیزم ندارد و سیستم سرمایه دارانه و ارتجاعی بیش نیست . بدین جهت مائونیستها بخاطر نابودی کمونیزم دروغین سوسیال امپریالیزم شوروی ، نه تنها اندوه و دلهره ای به دل راه نمی دهند ، بلکه شادمان و سرزنده نیز هستند و مبارزه برای انقلاب در کشورهای مختلف را شدت می بخشند . پس از آنکه سوسیالیزم در شوروی سرنگون گردیده ، طی طریق راستین در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون به منش و کنش انقلابیون پرولتاری سراسر جهان مبدل شد و نام مائوتسه دون - به مفهوم حقیقی آن - مرز تمایز میان انقلابیون و ضد انقلابیون گردید.

امپریالیستهای غرب و مرتجعین وابسته به آنها هیچ زمانی از دشمنی علیه مائوتسه دون فروگذار نکرده اند ، آنها پیوسته و بصورت مداوم علیه مائو زهر پراکنی نموده و بزرگترین خدمات وی برای خلق چین و خلق های جهان را فاجعه و جنایت توصیف نموده است .

رویزیونیستهای سوسیال امپریالیست شوروی بعنوان دشمنان بخون تشنه مائوتسه دون هرگز با وی آشتی و مدارا نکردند ، او را به بدترین نام ها یاد کردند و به زشت ترین صفتها توصیف نمودند .

حزب کار آلبانی زمانیکه در همراهی و همسوئی با مائوتسه دون و حزب تحت رهبری وی در مبارزه علیه رویونیستهای سوسیال امپریالیست شوروی قرار داشت ، آبرو و حیثیتی بدست آورده و در صف انقلاب استاده بود . اما موقعیکه خواجه فرصت طلبانه علم مخالفت و دشمنی علیه مائوتسه دون را برافراشت و در منجلاب رویونیزم فروافتاد ، ضربه اساسی بر سوسیالیزم در آلبانی وارد آمد که عاقبت آن جز سرنوشت شوم امروزی آلبانی چیز دیگری نمیتوانست باشد .

رویزیونیستهای داخل حزب کمونیست چین ، پیوسته با مائوتسه دون مخالفت و دشمنی ورزیده و علیه وی از هیچ کارشکنی و عناد ابا نمی ورزیدند . اینها در زمان حیات مائوتسه دون چه در زمان انقلاب فرهنگی و چه در ایام پیش از آن ، از هیچ کوششی برای جلوگیری از ساختمان اصولی سوسیالیزم و سرنگونی آن دریغ نکردند و پس از درگذشت وی ، بلافاصله کودتای ضد انقلابی براه انداخته و سوسیالیزم را در چین سرنگون کردند . رویونیستهای چینی پیوسته مظهر تسلیم طلبی در مقابل امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بوده و عاقبت چین را ، که پس از پیروزی انقلاب به یک کشور آزاد از سلطه امپریالیزم و ارتجاع و به یک پایگاه نیرومند انقلاب جهانی مبدل شده بود ، به یک کشور تحت سلطه امپریالیزم جهانی و مزدوران شان تبدیل نمودند . روشن است که باند های خائن مزدور و وابسته به تمامی این رویونیستها در سراسر جهان ، آشکار و نهان علیه مائوتسه دون خصومت ورزیده اند و هنوز هم خصومت می ورزند .

برعکس انقلابیون راستین جهان که مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را در سطح جهان پیش می برند ، مائوتسه دون را راهبر و راهنمای شان می دانند ، از وی می آموزند و درس های او را سرمشق مبارزاتی خود قرار می دهند .

به چگونگی این مسایل مشخصا در کشور خود ما نظری ببندایم :

جنبش کمونیستی افغانستان با تاثیر پذیری از مبارزات مائوتسه دون و حزب کمونیست چین علیه رویونیزم سوسیال امپریالیزم شوروی بوجود آمد . سازمان جوانان مترقی به عنوان سازمان بنیان گذار جنبش کمونیستی کشور ، زمانی توانست به عنوان یک سازمان مستقل پایه عرصه وجود

بگذارد که با تکیه بر آموزه های مائوتسه دون و مبارزات حزب کمونیست تحت رهبری وی ، مرز بندی اش را علیه رویزونیستهای خلقی و پرچمی و رویزونیزم سوسیال امپریالیزم شوروی دقیق و روشن ساخت . جنبش کمونیستی افغانستان از زمان تاسیسی سازمان جوانان مترقی تا اواخر دهه چهل با تکیه اصولی بر مواضع مائونیستی به دست آوردهای مبارزاتی مهمی دست یافت و کینه و دشمن تمامی مرتجعین و رویزونیستهای وطنی را بجان خرید . جریان شعله جاوید (جریان دموکراتیک نوین) بعنوان یک جنبش تحت رهبری سازمان جوانان مترقی ، درین سالها به نیروی مهم و عمده ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی کشور مبدل گردید . در طی این سالها جنبش ما علیرغم اشتباهات و کمبودات جدی و مهمی ، بصورت عمده خط اصولی را دنبال می نمود و سیر پیشرفت و اعتلا را طی می کرد .

اما وقتی در اواخر دهه چهل، رهبری غیر سالمی بر سازمان جوانان مترقی مسلط گردید جنبش ما در مسیر انحراف ، تشننت و پراکندگی قرار گرفت . جریان واحد متلاشی و پراکنده شد و تمامی بخش های آن بنابه درجه دوری از آموزه های مائوتسه دون و در مسیر های مختلف انحراف و راه گمی قرار گرفتند .

در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت که خطوط انحرافی بر بخش های مختلف قبلا مربوط به جریان دموکراتیک نوین بصورت بلامنازع مسلط بودند ، جنبش ما بصورت پیهم و مداوم نیرووتوان اش را از دست داد و مهمتر از آن انحرافات بزرگ وجدی وحتی ارتداد، چون جمهوری اسلامی خواهی و رویزونیزم خوجه ای وسه جهانی بر آن حاکم گردید . در اثر همین انحرافات و ارتداد ها بود که جنبش ما در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی که باوجود تحمل ضربات گذشته می توانست یک نیروی بزرگ و قابل طرح در جامعه را در یک خط اصولی متحد و بسیج نماید ، قادر نگردد درفش مستقل جنگ انقلابی را در کشور برافرازد . این امر در قدم اول مستلزم ایجاد حزب کمونیست افغانستان بود و جنبش فروافتاده در مسیر انحراف و ارتداد و از هم پاشیدگی نمی توانست از عهده این کار بدر آید . در نتیجه هر قدر جنگ مقاومت پیش می رفت ، بخش های مختلف این جنبش بیشتر از پیش در مسیر انحراف و فروپاشی قرار می گرفتند .

موقعی که در سال 1365 یکبار دیگر باتکیه به آموزه ها مائوتسه دون ، تاثیر پذیری از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و درس آموزی از تجارب گذشته ، مواضع اصولی کمونیستی از درون انحرافات مسلط سر بیرون آوردند ، جنبش ما آنچنان بحالت زاری افتاده بود که یک مبارزه پنجساله لازم بود تا حزب کمونیست افغانستان ایجاد گردد ، گویی که تقریبا جنبش در کار نبود و باید کار برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان از صفر شروع می گشت .

حزب کمونیست افغانستان موقعی تشکیل گردید که قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی از کشور خارج شده بودند . در واقع باید گفت که جنبش انقلابی افغانستان دستاوردی را که از درون جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بدست آورد ، همانا تشکیل حزب کمونیست افغانستان است که فقط با تکیه بسیار اساسی و جدی در آموزه های مائوتسه دون یعنی " مائونیزم " تحقق آن ممکن گشت . درست بهمین جهت است که حزب ما از زمان پس از وقوع فاجعه 8 ثور تا حال یک نقش بسیار پیشروانه روشن در موضع گیری علیه ارتجاع حاکم و مبارزه علیه آن ایفاء نمود ه است . در حالیکه گروه های ضد مائونیست که در گذشته به جریان تعلق داشتند ، یا منحل شده اند و بعضی از بقایای آنها در خدمت ارتجاع حاکم قرا درارند و یا اگر منحل هم نشده باشند دیگر حمله سراپا به گروه های خادم ارتجاع حاکم مبدل گردیده اند .

در این میان آنهایی که بر مواضع مائونیستی تکیه بسیار اساسی و جدی ندارند و هنوز هم به اصطلاح مائوتسه دون اندیشه اند و به همین دلیل و دلایل دیگری تاحال از حزب بیرون مانده اند، نتوانستند مواضع انقلابی استوار و جدی داشته باشند و حتی تاحال قادر نگردید ه اند مواضع

روشنی علیه ضد انقلاب 8 ثور اتخاذ نمایند. اینها چنانچه بر مائوئیزم چنگ نیندازند و استوارانه درصدد همسوئی و همنوایی با حزب کمونیست افغانستان برنیایند فقط خواهند توانست نیروهای بالقوه انقلابی را ضایع سازند، نیروهای که فقط با رزمیدن زیر درفش حزب در درون صفوف آن بصورت بالفعل خواهند توانست خدماتی به امر انقلاب انجام دهند.

چرا چنین است؟ اساسا بدین سبب که مائوئیزم مرحله عالی و سومین مرحله تکاملی مارکسیزم است. بدون در دست داشتن سلاح مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم مبارزه قاطعانه و استوارانه علیه ارتجاع، امپریالیزم و رویزیونیزم بطور عموم ناممکن است. در شرایط امروزی جهان، بدون اتکاء اساسی بر مائوئیزم، نمی توان مرز دقیقی میان کمونیسم و اشکال مختلف رویزیونیسم ترسیم نمود و نه می توان نیازمندی های مبارزاتی کمونیستی فعلی را درک کرد.

حزب کمونیست افغانستان کارزار جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را یکجا با سایر نیروهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برگزار می نماید. ما می خواهیم این جشن را هرچه عظیم تر و با شکوه تر برگزار نمائیم. تمامی اعضاء و هواداران حزب مکلف اند فعالانه در این کارزار سهم بگیرند. علاوه بر این سایر نیروها و شخصیت های مدافع مائوتسه دون نیز می خواهیم که با احساس مسئولیت عمیق به کارزار بنگرند و بهر صورتی که می توانند در پیشبرد آن سهیم شوند.

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم!
پر شکوه باد جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون!
دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان
دلو سال 1371

سکوت جایز نیست

شعله جاوید در شماره پنجمش فراخوانی داشت تحت عنوان " سکوت را بشکنید با موضع گیری علیه دولت اسلامی در راه انقلاب به پیش روید! " درین فراخوان از تمامی نیروهای ضد ارتجاعي و ضد امپریالیستی کشور تقاضا شده بود که: " سکوت نابجا و غیر قابل توجیه را بشکنید و با موضع گیری جرئت مندانه نه تنها در افشاء ماهیت ارتجاعي این دولت سهم شایسته ایفاء نمایند، بلکه زمینه رشد مبارزات همه جانبه و گسترده را علیه این دولت نیز مساعد گردانند... " اکنون مدت تقریبا هفت ماه از زمان انتشار فراخوان متذکره می گذرد. در طی این مدت صف موضع گیری علیه دولت اسلامی گسترده تر شده و دسته ها و گروه های معینی مطابق به مواضع ایدئولوژیک - سیاسی شان مواضعی علیه ضد انقلاب هشت ثور اتخاذ نموده اند که در شماره های ششم و هفتم این جریده (شعله جاوید) انعکاس یافته اند. به این ترتیب فعلا حزب کمونیست افغانستان در موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور و دولت ارتجاعي اسلامی، همانند چند ماه اول بعد از وقوع فاجعه 8 ثور (ماه های زمان انتشار شماره های چهارم و پنجم شعله جاوید) تنها نیست. اما با فشاری بر فراخوان شماره پنجم شعله جاوید همچنان ضروری است، زیرا هنوز هم گروه های زیادی وجود دارند که تا حال ساکت اند و حاضر نشده اند آشکارا در موضع مخالف ضد انقلاب هشت ثور و دولت ارتجاعي اسلامی قرار بگیرند.

ما، آنها نیرا که قصور و کوتاهی شانرا در مورد عدم موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور و دولت اسلامی می پذیرند و برای اتخاذ چنین موضع گیری ای آمادگی نشان می دهند، تشویق می نمائیم تا هرچه زود تر به این کار اقدام نمایند. اگر این دوستان به آنچه لفظا میگویند جامه عمل

بپوشانند، ما از کمک های لازمه ، منجمله تبلیغ مواضع شان دریغ نخواهیم کرد . اما وقتی می گویند عدم امکانات و دست قلم نداشتن آنها باعث گردیده که تاحال نتوانند علیه ضد انقلاب هشت ثور و دولت اسلامی رسماً موضع گیری نمایند ، ما نمی توانیم با ایشان هم نظر باشیم .

موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور و دولت اسلامی حتی از عهده يك مبارزه منفرد و داراي سواد متوسط و حد اقل امکانات شخصي نیز میسر است ، چه رسد به گروه ها و دسته های سیاسی داراي سوابق چندین ساله . به نظر ما ، مسئله برسر عدم احساس مسئولیت و عدم تقبل مسئولیت در قبال مبارزات ضد ارتجاعي - ضد امپریالیستی در کشور است و نه بر سر عدم امکانات و یا دست قلم نداشتن واقعا درست باشد ، و اینها به علت همین مشکلات در ظرف مدت بیشتر از ده ماه قادر نگردیده اند علیه ارتجاع حاکم موضع گیری نمایند و امکانات حد اقلي براي تبلیغ مواضع شان فراهم سازند ، در آن صورت باید پرسید که چه ضرورتی براي حفظ و دوام موجودیت چنین گروه هائی وجود دارد ؟ و از آن مهمتر اینکه آیا می توان چنین گروه های را بعنوان گروه های مبارز، واقعا موجود دانست ؟ آنها در حالیکه عدم موضع گیری ضد دولتی فعلی آنها دنباله يك سکوت و عدم تبارز علایم حیاتی سیاسی چند ساله شان در قبال مسایل مهم ملی و بین المللی دیگر از قبیل خروج قوای شوروی از افغانستان و نابودی شوروی و بلوک تحت رهبری اش باشد .

چرا ما بر لزوم موضع گیری رسمی گروه های که مدعی اند ، ضد ارتجاع و ضد امپریالیست اند، علیه ضد انقلاب 8 ثور و دولت اسلامی تاکید می ورزیم ؟ یکی از دلایل این تاکید آن است که باید مرز بندی میان تمامی نیروهای مبارز و انقلابی از یکطرف و مدافعین نظام ارتجاعي و دولت ارتجاعي از طرف دیگر مشخص گردد .

مثلاً بعضی از گروه های قبلاً متعلق به جنبش ملی - دموکراتیک کشور ، در گذشته در برنامه های جبهوي شان و حتی در برنامه های خود شان خواست ایجاد جمهوری اسلامی را مطرح کرده بودند . این گروه ها بعد از سپری شدن مدت نه ماه از زمان پیروزی ضد انقلاب هشت ثور ، هنوز کدام موضع گیری روشن رسمی علیه آن اتخاذ نکرده اند ، آن هم در حالیکه عملاً همکاری های گسترده ای میان افراد و نیروهای آنها و مرتجعین حاکم وجود دارند و برعلاوه افرادی از ایشان شفاها اینجا و آنجا برای این یا آن باند ارتجاعي حاکم تبلیغ می نمایند ، در چنین حالتی چه کسی واقعا ادعای ضد ارتجاع و ضد امپریالیست بودن این گروه ها را می تواند بدون شك و شبهه مورد قبول قرار دهد ؟ در واقع فقط می توان با يك خوشبینی احتمالاً ضعیف این گروه ها را در صف ضد انقلاب قرار داد و در عوض از آنها خواست که غرض اثبات ادعای ضد ارتجاع و ضد امپریالیست بودن شان ، رسماً علیه ارتجاع حاکم موضع گیری نمایند و از تبلیغ برای باندهای ارتجاعي معین خودداری ورزند . این ، خواست حد اقلي است که می توان از چنین گروه هائی داشت .

علاوتاً بعضی از افراد قبلاً متعلق به یکی از گروه های منحل که خواست جمهوری اسلامی را حد اقل در برنامه سازمانی اش مطرح نکرده بود ، امروز موقعیت های مهمی ، از وزارت و ولایت و وکالت گرفته تا فرماندهی نظامی و مسئولیتهای اطلاعاتی ، در حکومت ربانی بدست آورده اند و بریا دوام و استقرار آن حکومت فعالانه تلاش می نمایند . درین امر واقعا می تواند بصورت جدی شك و شبهه وجود داشته باشد که اکثریت قریب به اتفاق افراد متذکره فعلاً در مواضع انقلاب قرار داشته باشند ، بویژه که اینها پیوسته می کوشند افراد مربوط به جنبش مترقی و انقلابی کشور را بطرف ارتجاع حاکم جلب نمایند حال اگر مواضع بقایای گروه مربوطه نه علیه ضد انقلاب 8 ثور روشن باشند و نه علیه افراد فوق الذکر ، نمی توان ادعای ضد ارتجاعي

و ضد امپریالیست بودن خود آنها را مورد سوال قرار نداد و حد اقل خواست موضع گیری روشن علیه ارتجاع حاکم را برای اثبات ادعای شان مطرح ننمود.

هم اکنون محافل جالبی در میان روشنفکران غیر مذهبی کشور وجود دارد. این محافل که بعضی از آنها خود را سازمان می پندارند و بعضی دیگر جناح از یک سازمان، از چند سال به این طرف حتی در مورد یکی از قضایای مهم ملی و بین المللی، فعالانه کدام علایم حیاتی سیاسی از خود نشان داده اند. این محافل در قبال قضایای مهم چون خروج قوای شوروی از کشور، فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق و نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی، تهاجم امپریالیستی و ارتجاعي آمریکا و متحدینش در خلیج و قضایای مشابه دیگر در سطح افغانستان و جهان بی تفاوت ماندند و اکنون در مقابل ضد انقلاب هشت ثور و جنایات هولناک مرتجعین اسلامی نیز سکوت اختیار کرده اند و لب از لب نمی گشایند. اینها در قدم اول بخاطر اثبات موجودیت شان بعنوان تجمعات سیاسی باید در مورد ضد انقلاب 8 ثور موضع گیری نمایند و برای اینکه نشان دهند واقعا تجمعات سیاسی ضد ارتجاعي و ضد امپریالیستی اند لازم است علیه ارتجاع حاکم اخذ موقف نمایند.

اگر فردی از افراد یکی از محافل که مدعی پیروی از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و حمایت از "جا" است، مطرح نماید که برای وی و محفلش مبارزه علیه حزب کمونیست افغانستان نسبت به مبارزه علیه انقلاب 8 ثور و ارتجاع اسلامی حاکم، عمده ترین و مقدم تر است، چگونه باید در مورد محفل مذکور به قضاوت نشست؟ بعضی از افراد این محفل هیچ فرصتی را در زهر پراگنی علیه حزب از دست نمی دهند، در حالیکه موضع گیری محفل مذکور علیه ضد انقلاب 8 ثور هنوز که هنوز است روشن و واضح نمی باشد. در چنین حالتی لازم است که از محفل مذکور بخواهیم که باید در بدو امر مواضعش را در قبال ضد انقلاب 8 ثور روشن سازد تا به درستی معلوم گردد که بعنوان یک محفل مدافع ارتجاع حاکم و امپریالیزم جهانی عمده ترین وظیفه مبارزاتی اش را ایستادن در مقابل حزب کمونیست افغانستان تعیین کرده است یا به عنوان یک محفل مخالف آنها؟

اما مقدم بر لزوم مرز بندی دقیق میان مبارزین و انقلابیون از یکطرف و مرتجعین مدافع سیستم ارتجاعي حاکم از طرف دیگر، این سوال مطرح است که چگونه می توان از یکطرف مبارز انقلابی و ضد ارتجاع و امپریالیزم بود از جانب دیگر در مقابل ارتجاع حاکم و جنایات وحشیانه و ضد انسانی جاری بر مردمان ستمدیده ما و کشور متمدنه ما سکوت اختیار نمود؟ ما ژرفا و پهنای هولناک فاجعه 8 ثور را عمیقا درک می نمایم و به همین جهت لزوم ایستادن فعالانه و دلورانه علیه آنرا با تمام وجود خود احساس می نمایم. ما میدانیم که سکوت در مقابل این فاجعه عظیم چگونه یک جفای بزرگ در حق مردمان بلا کشیده ما و یک ناسپاسی ننگین و شرم آور در حق شهدای بخون خفته مبارزات انقلابی کشور است. ما با تاکید بار بار بر لزوم موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور توسط گروه های که خود را ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم میدانند، از آنها می خواهیم که خفت ارتکاب آن جفا و این ناسپاسی را از خود دور کنند و شجاعانه و با افتخار علیه ارتجاع و امپریالیزم قد علم نمایند. ما برای تحقق این امر فعالانه می کوشیم و در جریان این کوشش از برخوردهای شخصی ناسالم و غیر مسئولانه علیه این یا آن رفیق مان نیز پروائی نداریم و بیمی بخود راه نمی دهیم، زیرا این عرصه یکی از عرصه های مبارزاتی ما است و یقین داریم که با اصرار و پافشاری روی مبارزه صف انقلاب بطور روز افزونی قوی تر و گسترده تر خواهد شد و صف انحلال طلبی و اپورتونیسم ضعیف تر و کوچکتر.

آیا در شرایط و اوضاع کنونی امکان براه انداختن و پیشبرد مبارزات انقلابی ضدارتجاعي و ضد امپریالیستی وجود ندارد؟ قطعاً وجود دارد، آنها بصورت بسیار جدی و پدروانه، زیرا که مرتجعین حاکم بصورت گسترده ای مورد نفرت توده ها مردم قرار گرفته اند. در چنین حالتی

چرا باید در مقابل ارتجاع منفور سکوت پیشه کرد و بی محابا امواج مبارزات انقلابی را گسترش نداد؟ البته سکوت در مقابل حاکمیت ارتجاع و امپریالیزم تحت هر شرایطی برای انقلابیون شایسته نیست، ولی در شرایطی مثل شرایط امروزی افغانستان، نتیجه سکوت تنها بر نیانگیختن احساسات مبارزاتی توده هانیست، بلکه مقدم بر آن و بدتر از آن عملاً عاطل و باطل گذاشتن مضایع نمودن این احساسات است. پس، سکوت جایز نیست، آنرا بشکنید!

خطرات و فرصتها از خلال صف بندی ها و تجدید صف بندی ها خونین ارتجاعي

ما قبلاً در شماره هفتم شعله جاوید متذکر شده بودیم که: " تلاش مرتجعین حاکم برای اینکه رژیم شانرا چهره منتخب ببخشند پیشاپیش محکوم به شکست است. رهبری هیئت حاکمه ایکه توسط شورای اهل حل و عقد بر گزیده شود، مورد حمایت عامه مردم که هیچ، بلکه مورد حمایت بخش وسیعی از " نیروهای جهادی " و فرماندهان شان و همچنان تعداد زیادی از روسای قبایل نخواهد بود. اختلافات و کشمکش ها همچنان میان مرتجعین دوام خواهند نمود، اختلافات و کشمکش ها نیکه بسیاری از آنها حسب قاعده معمول از طریق جنگ حل و فصل خواهند شد... شورای اهل حل و عقد ازین دید... بستر مناسبی بریا زمینه سازی جنگ های آینده است.

اینک مدتی است که از تدویر شورای اهل حل و عقد می گذرد، شورائی که در ابتدای اقتدار ربانی تمام جناح های ارتجاعي - بشمول جنبش ملی اسلامی رشید دوستم - برای برگزاري آن توافق نموده بودند. اما هنوز هم نشانه های روشنی از پایان یافتن درگیری های خونین میان نیروهای ارتجاعي - که در نتیجه آنها در بدری مردم و خرابی و ویرانی کشور بیشتر از پیش و بطور روزافزونی تشدید می گردد- در افق پدیدار نگردیده استند. مسئله تنها این نیست که اینها بصورت مداوم دچار تفرقه و نفاق اند، بلکه این نیز هست که صف بندی نیروهای درگیر باهم بنابه عوامل گوناگونی مغشوش، کم دوام و بی ثبات بوده و هر چند وقت یکبار دگرگون میشود.

در ابتدای وقوع فاجعه 8 ثور، رهبران شش تنظیم از هفت تنظیم پشاور (جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حزب اسلامی خالص، جبهه نجات، محاذ ملی اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی) یکجا با رهبر حرکت اسلامی، طبق موافقتنامه پشاور، با امضاء کنندگان موافقتنامه جبل السراج (احمد شاه مسعود و رشید دوستم) در يك صف قرار گرفتند و صبغت الله مجددی به عنوان ممثل دولت اسلامی برای دوماه قدرت را بدست گرفت. حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت در مخالفت با موافقتنامه پشاور قرار گرفتند، بدون اینکه بین هم صف متحدی را تشکیل دهند، زیرا حزب اسلامی حکمتیار با موافقتنامه جبل السراج به مخالفت برخاست در حالیکه میان حزب وحدت و امضاء کنندگان موافقتنامه مذکور مناسبات حسنه ای وجود داشت. اما حزب اسلامی حکمتیار در درگیری هایش با شورای نظار و ملیشه های شمال، نیروهائی از اتحاد اسلامی سیاف و حزب اسلامی حکمتیار را کم و بیش در پهلوی خود داشت و در عین حال تا حدود معینی سمپاتی شخصی یونس خالص و سیاف را نیز جلب کرده بود.

وقتی درگیری های مسلحانه میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی آغاز گردیدند، بخشهایی مهمی از نیروهای نظامی حرکت اسلامی، عملاً به نفع حزب وحدت داخل جنگ گردیدند، در حالیکه حزب اسلامی حکمتیار و حزب اسلامی خالص بصورت های مختلفی اتحاد اسلامی را حمایت نمودند. از طرف دیگر شورای نظار نظر لطف آمیزی بطرف اتحاد اسلامی داشت و طرف

دیگر امضاء کننده موافقتنامه جبل السراج یعنی جنبش ملی - اسلامی از حزب وحدت حمایت می نمود. گذشته ازینها دو طرف امضاء کننده موافقتنامه جبل السراج نیز از همان روز های اول فاجعه هشت ثور، در اثر درگیر شدن ملیشه های کیانی با افراد شورای نظار، مشکلاتی فی ما بین هم پیدا نمودند.

موقعیکه صبغت الله مجددی با حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی موافقه نمود که آن ها را در شورای جهادی و کابینه شامل نماید، خالص و گلب الدین و سیاف به مخالفت برخاستند در حالیکه جمعیت اسلامی ظاهرا روی خوشی به این امر نشان داد. در پایان مدت دوماه اقتدار صبغت الله مجددی به استثنای حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی سایرین همگی خواستار کناره گیری وی گردیدند، حتی سید احمد گیلانی.

با شروع دوره چهارماهه اقتدار ربانی، باز هم اغتشاش، در هم برهمی و جابجائی در صف بندی نیروهای ارتجاعی ادامه یافت. ربانی از اجرای توافق صبغت الله مجددی با حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی سرباز زد و در نتیجه اختلافات آنها با جمعیت و شورای نظار شدت کسب نمودند. اما حزب اسلامی حکمتیار، با اشغال منصب صدارت توسط عبدالصبور فرید، موقتا به نقش درجه دوم در دولت قناعت ورزید. از جانب دیگر در گیری ها میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی ادامه یافت.

اما صدراعظمی، عبدالصبور فرید نتوانست به سلسله جنگها میان جناح گلب الدین و جناح ربانی - مسعود خاتمه دهد. زمانیکه نیروهای تحت رهبری حکمتیار شهر کابل را وسیعا مورد حمله قرار داد، تمامی رهبران جهادی پشاور نشین به مخالفت با آن برخاستند، در حالیکه نیروهای معینی از اتحاد اسلامی و حزب اسلامی خالص یکجا با نیروهای حکمتیار در جنگ سهم داشتند و حزب وحدت و حرکت اسلامی یکجا با ملیشه ها ی شمال و نیروهای شورای نظار بنفع ربانی و مسعود جنگیدند.

بهر حال جنگ اواخر اسد و اوایل سنبله کابل از لحاظ سیاسی شدیداً به ضرر حزب اسلامی حکمتیار تمام شد. پس از توقف این جنگ، حزب اسلامی حکمتیار در مناطق دیگری مثل هلمند، هرات، شیندند، قندوز و بغلان نیز متحمل يك سلسله شکست ها و صدمات جدی گردید و ابتکار عمل بیشتر از پیش در دست شورای نظار و موثلفینش قرار گرفت و اما در درون خود این ائتلاف امتیازات کمتری از زمان اقتدار صبغت الله مجددی به حزب وحدت داده شد و جنبش ملی- اسلامی همچنان از شورای رهبری و کابینه دور نگهداشته شد؛ در عوض جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی بهم نزدیکتر شدند. موقعیکه سیاف به وساطت میان ربانی و حکمتیار پرداخت و آنها چند بار با هم نشستند، اختلافات میان طرفداران ربانی و مسعود در درون جمعیت، بویژه در ولایات بغلان و بدخشان افزایش یافتند.

در اواخر موعده چهارماهه قدرت ربانی، یکبار دیگر صف بندیهای ارتجاعی تغییرات معینی پیدا نمودند. موقعیکه این موعده به پایان رسید و شورای اهل حل و عقد دایر نشد، صف بندی جدیدی میان سران ارتجاعی بر سر تمدید و یا عدم تمدید مدت اقتدار ربانی بوجود آمد. صبغت الله مجددی و حزب اسلامی حکمتیار آشکارا با تمدید موعده اقتدار ربانی مخالفت کردند و حزب اسلامی یونس خالص در آن جلسه از شورای رهبری که در مورد این مسئله تصمیم گرفت، اصلا شرکت نکرد. در نتیجه شش تنظیم از نه تنظیم اسلامی در موضع تائید تمدید میعادوسه تنظیم در موضع مخالفت با آن قرار گرفتند.

تلاش برای برگزاری شورای اهل حل و عقد، در حقیقت پس از آنکه مدت اقتدار ربانی يك و نیم ماه دیگر تمدید گردید، آغاز یافت. اما هر قدر جریان کار کمیسیون برگزاری شورای اهل حل

و عقد پیش میرفت ، اختلافات میان تنظیم های اسلامی تشدید می گردید و زمینه ایجاد يك صف بندي جديد میان مرتجعین بوجود می آمد .

حسب روان معمول تنظیم های اسلامی ، در جریان کار کمیسیون برگزارى شوراي اهل حل و عقد ، جمعیت اسلامی بعنوان قدرت عمده در داخل دولت کابل و اتحاد اسلامی بعنوان متحد نزدیک آن ، با استفاده از امکانات دولتي ، تعداد زیادی از افراد سایر تنظیم ها را که می توانستند به شوراي اهل حل و عقد بیايند خریدند تا در شورا اکثریت حاصل نمایند . طبیعی بود که این امر مخالفت تعداد زیادی از سایر تنظیم های اسلامی را برانگیخت .

زمانیکه پس از پایان یافتن موعد يك ونیم ماهه قدرت رباني ، در دوم اقتدارش نیز به پایان رسید و شوراي اهل حل و عقد دایر نگردید ، مخالفت ها و کشمکش ها شدت بیشتر کسب نمودند و در صف بندي مرتجعین تغییراتی بوجود آمد . تا این زمان رشید دوستم توانسته بود نزد حکومت های پاکستان ، سعودی و ایران مسلمانی اش را ثابت نماید و همچنان صبغت الله مجددي کار آشتی میان او و گلبدین را پیش برده بود و جلساتی میان نمایندگان آنها برگزار گردیده بود . علاوه بر حزب وحدت و جنبش ملي - اسلامی در يك جنگ خونین چند روزه در کابل با نیروهای شوراي نظار و اتحاد اسلامی در گیر شده بودند .

به این ترتیب موقعیکه شوراي اهل حل و عقد بعد از تقریباً دو هفته تاخیر دایر گردید، فقط چهار تنظیم از نه تنظیم اسلامی در آن شرکت نمودند آنهم درحالیکه فقط دوتن از رهبران تنظیم های اسلامی (رباني و سیاف) در جلسات شورا شرکت نمودند . پنج تنظیم اسلامی بر علاوه جنبش ملي - اسلامی در شورا شرکت نداشتند . شوراي اهل حل و عقد شرایطی دایر گردید که جنگ میان حزب اسلامی حکمتیار و شوراي نظار عملاً آغاز شده بود و ملیشه های تحت رهبری دوستم عملاً از پشتیبانی حکومت رباني دست کشیده بودند . شورا درحالی رباني را برای دوسال به حیث رئیس جمهور دولت اسلامی انتخاب نمود که غیر از وي هیچ فردی برای احراز این موقعیت خود را کاندید ننموده بود . علاوه بر شورا تعدادی از " نمایندگان " موجود را به حیث اعضای پارلمان موقت دوساله انتخاب نمود .

قرار بود صدراعظم و کابینه اش طی مدت زمان کوتاهی بعد از تدویر شوراي اهل حل و عقد غرض اخذ رای اعتماد به پارلمان موقت معرفی شوند . اما تا حال که مدت بیشتر از يك ونیم ماه از زمان برگزاری شورا می گذرد ، نه اعضای کابینه معین گردیده اند و نه صدراعظم ، درحالیکه از مدت تقریباً " بیست روز " به این طرف یعنی از اوایل ماه دلو تا حال ، جنگ شدیدی میان نیروهای شوراي نظار و اتحاد اسلامی از یکطرف و حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت از جانب دیگر جریان دارد .

بایک نظر اجمالی می توان صف بندي فعلی نیروهای ارتجاعي را بصورت ذیل ترسیم نمود :

حزب اسلامی حکمتیار ، حزب اسلامی خالص ، محاذ ملي ، جبهه ملي نجات و حزب وحدت با ریاست جمهوری رباني مخالفت می ورزند . از جمله این احزاب ، حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت علیه حکومت رباني می جنگند و سایرین به مخالفت های سیاسی اکتفا کرده اند . اتحاد اسلامی ، حرکت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی در پهلو جمعیت اسلامی و شوراي نظار از ریاست جمهوری رباني حمایت می نمایند ، ولي فقط اتحاد اسلامی در جنگ علیه مخالفین رباني شرکت دارد و دو تنظیم دیگر در حالیکه رهبران شان میانجیگری میان طرفین متخاصم را پیشه کرده اند ، صرفاً به حمایت سیاسی ضعیف از رباني ادامه می دهند . جنبش ملي - اسلامی درحالیکه ریاست جمهوری رباني را قبول دارد ، همکاری با وي را مشروط به شرایطی نموده است که تا حال برآورده نشده اند .

اما این صفت باندی يك صف باندی سرتاسری نیست بلکه صف باندی ای است که در کابل وجود دارد و در مناطق دیگر تفاوت‌های معینی دیده می‌شوند .

حزب اسلامی حکمتیار در حالیکه در کابل ، پروان و کاپیسا علیه جمعیت اسلامی می‌جنگد ، در بغلان با آن متحد است و هر دو تنظیم در جنگ علیه ملیشه‌های کیانی توانسته‌اند در اتحاد با سایر تنظیم‌های جهادی ، منجمله اتحاد اسلامی ، شهر بغلان را از تصرف کیانی‌ها خارج نمایند .

ملیشه‌های رشید دوستم در کابل نظاره‌گر جنگ میان تنظیم‌های اسلامی‌اند ، اما در ولایات فاریاب ، جوزجان ، سرپل ، بلخ و سمنگان ، جبهات مربوط به شورای نظار را یکی پس از دیگری خلع سلاح می‌نمایند و برای تحکیم پایه‌های قدرت شان در قندوز و تخار مصروف يك سلسله اقداماتی‌اند که در قدم اول به ضرر شورای نظار تمام می‌شوند .

حزب وحدت در کابل با حزب اسلامی حکمتیار متحداً علیه حکومت ربانی می‌جنگد، اما در بخش‌های معینی از هزاره جات نیروهای آن حزب را مورد تهاجم و سرکوب قرار می‌دهد تا بنا بقولی آنها را از سراسر هزاره جات پاکسازی نماید .

در حالیکه امیر حرکت انقلاب اسلامی (مولوی محمد نبی محمدی) چهره میانجیگرانه ای بخود گرفته است ، کشمکش میان حزب اسلامی حکمتیار و حرکت انقلاب اسلامی در پکتیا ادامه دارد و در اثر آن تا حال قوماندان کوچی (قوماندان معروف حزب اسلامی در پکتیا) و مولوی نصرالله منصور (معاون امیر حرکت انقلاب اسلامی و والی حکومت ربانی در پکتیا) به شمول تعداد زیادی از افراد دو طرف کشته شده‌اند . در کابل مولوی صدیق الله علیه حزب اسلامی متحد حزب وحدت در کابل می‌جنگد ، اما در غزنی و نیمروزقاری بابا و کریم براهوی با حزب وحدت همکاری نزدیک دارند . حرکت انقلاب اسلامی با محاذ ملی اسلامی در ولایات غزنی و قندهار همکاری دارد ، اما در ولایت زابل علیه آن می‌جنگد .

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که صف باندی‌های ارتجاعی فعلی نیز در سطح سراسر کشور روشن ، واضح و کاملاً مشخص نیستند . یکی از دلایل مهم این امر تفرقه درونی نیروهای ارتجاعی است که به شدت وجود دارد .

در میان جمعیت اسلامی ، طرفداران ربانی و مسعود از هم متمایز‌اند و هر کدام سیاست‌های خاص خود شان را دارند . جمعیت اسلامی در سمت غرب که تحت رهبری اسماعیل خان قرار دارد يك نیروی مستقل از ربانی و مسعود بشمار می‌رود که برنامه‌های خاص خود را دارد . در مناطق پشتون نشین ، هریک از نیروهای مربوط به جمعیت اسلامی طبق تقسیمات منطوقی خود حرکت می‌نمایند .

در حزب اسلامی حکمتیار ، با وجودیکه ادعا می‌گردد که رهبری متمرکزی وجود دارد ، اما تعداد زیادی از جبهات مربوط آن در ولایات به دستورات رهبری اعتنائی ندارند و منافع منطوقی و ملیتی شان را ارجحیت می‌دهند .

حرکت انقلاب اسلامی کدام رهبری واحد سرتاسری به مفهوم حقیقی آن اصلاً وجود ندارد و فرماندهان آن در هر ولایت و منطقه مطابق به مقتضیات منطوقی و محلی خود رفتار می‌نمایند .

محاذ ملی و جبهه نجات که موجودیت شان مبتنی بر مناسبات پیری و مریدی است ، در اساس هیچوقت تشکیلات مشخصی نداشته‌اند و فعلاً نیز ندارند .

رهبری سیاف بر اتحاد اسلامی فعلاً فقط بر نیروهای پغمان و کابل آن مصداق واقعی دارد و در سطح سرتاسری که قبلاً نیز چندان مستحکم نبود در حقیقت از میان رفته است .

حزب اسلامی یونس خالص که هیچگاهی صورت يك حزب را دارا نبوده است ، در واقع فعلاً به عنوان يك تشکیلات واحد اصلاً وجود ندارد و جبهات مربوط به آن فعالیت‌های شانرا مستقلانه انجام می‌دهند .

حرکت اسلامی فعلا بصورت يك زنجير دست و پاگیر براي شيخ آصف درآمد است . نیروهاي حرکت اسلامی در کابل عمدتاً در پهلوي حزب وحدت قرار دارند ولي بخش هاي از آنها با شوراي نظار نیز سروسري دارند . اما حرکتی هاي هزاره جات و ساير نقاط اطراف در هرجا مطابق به وضع و شرایط محلي شان رفتار می نمایند .

در حزب وحدت ، اختلافات سازمانی سازمانهای تشکیل دهنده آن همچنان پا برجا است . گذشته از آن بخش هزاره جات آن از بخش کابل جدا افتاده است و بخشهای سمت غرب نیز کارها و فعالیت های خود شان را دارند . علاوه بر شبکه استخبارات ایران در درون تشکیلات حزب وحدت دسته بندی خاص خود را دارد و ترور و کشتار درونی امر بسیار شایع و معمول است جنبش ملی - اسلامی که از همان بدو تشکیل از استحکام درونی لازم برخوردار نبوده است ، اکنون نیز وضع مستحکم و یکپارچه ای ندارد و عملاً به سه بخش از يك - ترکمن ، تاجیک و هزاره ، تقسیم گردیده است . دو بخش تاجیک و هزاره آن با وجودیکه هنوز ظاهراً همانند بخش دیگر تحت رهبری رشید دوستم قرار دارند، ولي عملاً اولی با شوراي نظار و دومی با حزب وحدت نزدیک اند . علاوه بر عده ای از افراد مربوط به جنبش ملی اسلامی که قبلاً مربوط به تنظیم های جهادی بودند ، هنوز هم تا حدودی روابط شان را با تنظیم های مربوطه قبلی شان حفظ کرده اند .

علل و عوامل درگیری های خونین ارتجاعی و

نتایج آنها!

با وجودیکه علل و عوامل مختلفی در ایجاد درگیری های ارتجاعی نقش دارند ، اما واقعیت اینست که اختلافات میان نیروهاي مرتجع اسلامی و یا به قولی تنظیم های جهادی ، عامل عمده شمرده می شود ، از قبیل اختلافات میان اخوانی های افراطی و معتدل ، اخوانی ها و غیر اخوانی ها شیعیان و سنی ها و ... که درین میان ناسیونالیزم ارتجاعی به صورت های شونیزم و ناسیونالیزم کور محلی نیز یکی از اجزاء مهم این اختلافات محسوب می گردد .

اما در پهلوي این مطلب نباید عوامل مهم دیگری را که در ایجاد خونریزی های ارتجاعی کنونی نقش دارند از نظر دور داریم . یکی از این عوامل مهم موقعیتی است که مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی سابق (خلقی ها ، پرچمی ها و متحدین شان) فعلاً از آن برخوردار اند . این جنایت کاران که در مجموع نقش درجه دوم را در بافت سیاسی ائتلافی فعلی کشور ، بعد از نیروهاي ارتجاعی اسلامی ، برعهده دارند ، از گذشته ها اختلافات جدی ای میان خود داشتند تا آنها را در صف بندی های سیاسی فعلی وارد کرده اند بر علاوه اینها که بستر ناسیونالیزم کور را بصورت بهترین جا برای حفظ شان و حتی مطرح بودن شان در صحنه سیاسی فعلی کشور دریافته اند ، به تقویت ناسیونالیزم ارتجاعی در میان ملیت های مختلف می پردازند و کشمکش های ملیتی کشور را دامن می زنند . از جانب دیگر این جنایت کاران هنوز هم خیالات برگشت مجدد در راس حاکمیت ارتجاعی را در سر می پروراندند . از اینجهت اختلافات میان نیروهاي ارتجاعی را دامن میزنند و در تشدید آنها می کوشند ، تاجانیات ارتجاعی جنگی ادامه یابند و مرتجعین اسلامی به خود مصروف باشند و همدیگر را بکوبند . اینها از این طریق نیروهاي شان را حفظ می نمایند و از هیچ فرصتی برای تقویت شان و جلب حمایت اربابان خارجی فروگذار نمی کنند .

این عوامل و عوامل دیگری از قبیل جاه طلبی های گروهی و شخصی و دشمنی های قبیلوی ، طایفوی ، منطقوی ، خانوادگی ، شخصی و غیره ، باعث می شوند که برخوردها و صف بندی های خونین ارتجاعی با تمام وحشیگری ها و ویرانیگری ها همچنان ادامه یابد . اما در پهلوي این عوامل داخلی نباید عوامل خارجی و مداخلات خارجی را نادیده گرفت .

جناح های از اخوان بین المللی در تلاش ایجاد حکومت باصطلاح خالص اسلامی در افغانستان اند . روسها می خواهند افغانستان برای کشورهای آسیای میانه خطری دربرداشته باشد . توافق قبلی شوروی سابق و آمریکا در مورد خلع سلاح نمودن افغانستان همچنان معتبر است . عربستان سعودی ، ایران و پاکستان خواسته ها و منافع سیاسی خود شان را در افغانستان جستجو می نمایند و بویژه ایران و پاکستان روی تحکیم و گسترش مناطق تحت نفوذ اقتصادی شان در مناطق غرب ، جنوب و شرق و حتی شمال افغانستان ، حساب می نمایند . ازین جهت با وجودیکه ظاهراً تمامی دولت های خارجی ذینفع در مسایل افغانستان از برقراری صلح در این کشور دم می زنند و بعضاً به میانجیگری برای برقراری صلح و یا حد اقل آتش بس های موقتی می پردازند ، اما در مجموع حرکت های شان کمتر به نفع صلح تمام می شود و بیشتر به دوام کشمکش ها و درگیری های ارتجاعی یاری می رساند .

راه چاره چیست ؟

بعضاً گفته می شود که خوبست کشمکش ها و برخورد های خونین میان مرتجعین ادامه یابد، زیرا که این حالت باعث تضعیف هرچه بیشتر آنها شده و زمینه های مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی فراهم می گردد . به نظر ما اینگونه برخورد یک برخورد یک جانبه به قضیه است منظور این نیست که ادامه کشمکش ها و جنگ های خونین میان مرتجعین برای پیشبرد مبارزات انقلابی زمینه های مساعدی فراهم نمی سازد ، بلکه این است که نباید جنبه های اساساً بد قضیه را نیز از نظر دورداشت .

اولاً براساس این امر بدی است که نظام ارتجاعی و سلطه مرتجعین حاکم بر کشور وجود دارد که برپایه آن مرتجعین برای حفظ و تقویت و گسترش امتیازات شان باهم می جنگند . ثانیاً صف بندی ها و جنگ های ارتجاعی علاوه کشور را بحالت تجزیه کشانده و ادامه این حالت خطر تجزیه رسمی کشور را در بر دارد که بسود هیچیک از ملیت های کشور نیست . ثالثاً ادامه این حالت ، خطر مداخلات و تجاوزات مستقیم نظامی خارجی را برافغانستان بصورت های اعزام قوای صلح ملل متحد ، قوای صلح سازمان کشورهای اسلامی و یا ترکیبی از این دو مداوما افزایش می دهد . رابعاً ادامه وضع فعلی می تواند چانس برگشت مزدوران سابق شوروی سابق را درراس قدرت حاکمه را افزایش دهد . درپهلوی این عوامل البته روشن است که کشور بیشتر ازبیش ویران می گردد و سیه روزی های مردمان ما دوام می نماید و پیوسته افزایش می یابد .

باتوجه به این مسایل است که باید بگوئیم صرف وجود کشمکش ها و جنگ های خونین میان مرتجعین نمی تواند بصورت تضمین شده ای زمینه های مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی فراهم آورد و چنین مبارزاتی را بلاقید و شرط تقویت نموده و گسترش دهد . البته این واقعیت دارد که حالت فعلی ناراحتی و نارضائی گسترده ای علیه مرتجعین اسلامی و ضد انقلاب 8 ثور در میان توده ها بوجود آورده است . ولی باید ازاین حالت فعالانه درجهت تقویت و گسترش صفوف انقلاب استفاده کرد . درغیر آن وضعیت فعلی می تواند زمینه ساز دوام حاکمیت ارتجاع و امپریالیزم بگونه های دیگر باشد ، بگونه های که درسطور قبلی تذکر دادیم .

چگونه می توان صفوف انقلاب را فعالانه تقویت نمود و گسترش داد ؟

اولاً از طریق تقویت و گسترش نیروی پیشاهنگ انقلابی پرولتری درکشور یعنی حزب کمونیست افغانستان ، تا این حزب بتواند وظایف دوره تدارک جنگ خلق را موفقانه به پایان رساند و درفش مستقل انقلابی را درکشور برافرازد ؛ و ثانیاً از طریق فعال ساختن و هماهنگ ساختن تمامی مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی و تلاش برای ایجاد جبهه متحدی از تمامی نیروهای ضد

ارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور . بناء بجا است که فراخوان بیانیه مورخ 1371/6/15 دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان را یکبار دیگر در آخر این سطور تکرار نمائیم . کارگران و زحمتکشان آگاه ! روشنفکران انقلابی ! حزب کمونیست افغانستان را به انحاء مختلف تقویت نمائید ! به صفوف آن بپیوندید ! برای جنگیدن در تحت درفش آن آماده شوید ! ایذئولوژی ، اهداف و استراتژی مبارزاتی آنرا تبلیغ کنید ! کمک مادی برسانید ! درمقابل حملات کین توزانه مرتجعین و اپورتونیست ها علیه آن ، بایستید ! نیروها و شخصیت های ملی ، دموکرات و آزادیخواه ! ما را در آماده شدن برای جنگیدن علیه نظام ارتجاعی حاکم ضد ملی ، ضد دموکراتیک و ضد آزادی یاری رسانید ! برای ایجاد جبهه متحدی از نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور با ما همکاری کنید !

* * *

اینک موقعیکه شماره هشتم شعله جاوید برای انتشار آماده می شود ، بار دیگر " رهبران جهادی " زیر سایه ولی نعمتان پاکستانی ، عرب و ایرانی شان گرد آمده اند تا اختلافات شانرا حل و فصل نمایند . مذاکرات جاری اسلامی آباد ، شکست کامل توافقنامه پشاور را که در ابتدای وقوع فاجعه 8 ثور منعقد شده بود ، نشان می دهد . از آن زمان تا حال نه تنها اختلافات میان مرتجعین کاهش نیافته ، بلکه سوء ظن و بد بینی میان شان در اثر جنگ های ده ماه گذشته تشدید نیز گردیده است . ازین جهت موقعیت مذاکرات جاری بد تر از موقعیت مذاکراتی است که به انعقاد توافق نامه پشاور منتج گردید .

مذاکرات جاری اسلام آباد که به نحو بسیار آشکار و رسوا مزدور منشی و نوکر صفتی " رهبران جهادی " را نشان می دهد ، نمی تواند اختلافات و درگیری میان مرتجعین را خاتمه بخشد . اولاً مشکل است که این مذاکرات نتیجه مثبت رسمی داشته باشد؛ ثانیاً ولو اینکه کدام توافق نامه در روی کاغذ به امضا برسد عملی نخواهد شد . این مذاکرات احتمالاً می تواند یک نتیجه در برداشته باشد و آن بروز تغییرات کم یا زیاد در صف بندی میان مرتجعین است .

مداخله " ملل متحد "

روپوش تجاوز امپریالیستها

موسسه " ملل متحد " اداره ایست که گویا از نمایندگان دولت های " آزاد " و دارای حق حاکمیت تشکیل شده است و دارای شعب مختلفی مثل شورای امنیت ، شورای اجتماعی و اقتصادی ، شورای قیمومیت ، دیوان دادگستری بین المللی و دبیر خانه می باشد . وظیفه مهم موسسه " ملل متحد " را به اصطلاح تامین صلح و امنیت جهانی تشکیل می دهد . در عین حال این موسسه اعضای شورای امنیت را انتخاب و صلاحیت اخراج و تعلیق اعضاء را با رای موافق دوسوم اعضای مجمع عمومی دارا می باشد .

مطالب فورمالیته ای که در مورد این موسسه و وظایف آن گفته می شود که فشرده آن در سطور بالا بیان شد صرفاً مفهوم تبلیغاتی و عوام فریبانه دارد ، زیرا این موسسه بهیچ صورت نمی تواند نماینده حقیقی ملل مختل ف دریک مجمع متحد باشد ، چرا که اولاً : امپریالیستهاز بکار برد اصطلاح " ملت " در جوامع سرمایه داری می خواهند واقعیت طبقاتی بودن نظامهای حاکم در کشور هایشان را پرده پوشی نمایند . در حالیکه نماینده های کشورهای تحت سلطه درین موسسه

که نمایندگان طبقه حاکمه مرتجع کشورهای خود در همچو مجامع اند، حق ندارند خود را نماینده ملت های ساکن کشورهای خود شان بدانند .

تائیا : واقعیت اینست که موسسه " ملل متحد " نماینده دولتهای امپریالیستی و رژیم های وابسته به امپریالیزم و انعکاس افکار و خواسته های طبقات ارتجاعی کشورهای مختلف می باشد که بصورت تقریبا هماهنگ شده اش در مقابل انقلاب وتوده های زحمتکش وتحت ستم جهان بخصوص کشورهای تحت سلطه اتخاذ می گردد . بنابراین واقعیت وجود ی اش این موسسه نتوانسته هیچگاهی ودر هیچ مقطعی از تاریخ خود تا بحال گام سازنده وتعیین کننده ای مثبتی در جهت تامین حقوق چندین میلیارد انسان زحمتکش استنمارشونده وتحت ستم بردارد . حتی در همان زمان موجودیت اردوگاه سوسیالیستی وعضویت مسئولین آن باسنثنای جمهوری خلق چین دراین موسسه ، باز دراین موسسه امپریالیستها ومرتجعین حق داشتند مطابق منشور " ملل متحد " با رای موافق دوسوم اعضای مجمع عمومی به مداخلات خود درکشورهای تحت سلطه ادامه دهند وتوجه قانونی هم داشته باشند . چنانچه مداخله ولشکر کشی آمریکا در سالهای بعداز ختم جنگ جهانی دوم در کوریا تحت نام حمایت حکومت قانونی از " تجاوزات کمونیست ها " بنابه تصویب همین موسسه انجام گرفته بود .

درموسسه "ملل متحد" پنج عضو دائمی شورای امنیت از حق " وتو " (از حق مخالفت در اجرای تصمیم این شورا) برخوردارند . ازهمین رو ، امپریالیز آمریکا طی سالهای متمادی با استفاده از حق " وتو " ی خود ، جمهوری خلق چین را که نماینده مورد قبول چندصد میلیون مردم چین و بارقه ای بیش از 95% خاک آن کشور بود ، نگذاشت عضو موسسه "ملل متحد" باشد و بجای آن حکومت فراری چانکایشک درجزیره تایوان نمایندگی خلق چین رادر آن موسسه بعهده داشت .

موسسه " ملل متحد " نه تنها در طی سالهای اوج جنبش های آزادیبخش در سه قاره که می بایست با اتکاء به منشورش در مورد حمایت از حقوق ملت ها و حق تعیین سرنوشت آنها ، از این مبارزات حمایت می نمود ، برعکس به دلیل ماهیت ارتجاعیش همیشه حامی خواسته ها و انعکاس تمایلات آزمندان وسرکوب گرانه امپریالیستی وارتجاعی بوده است . این موسسه حتی حاضر نبوده است از خواسته ها و روندهای بورژوا - دموکراتیک و ریفرمیستی گروه های میانه رو و مقتدر درمقابل " آپارتاید " و تبعیض نژادی ، حمایت فعال وقاطعی نماید . ماهیت قطعنامه های پوسیده وعوام فریبانه این موسسه را درمورد سیاست های جنایت کارانه دولت تبعیض طلب افریقای جنوبی در قبال سیاهان ودولت صهیونیست های اسرائیلی در زیر پا گذاشتن حقوق خلق فلسطین طی تقریبا چهل سال نمی توان نادیده انگاشت . هنوز هم این دو دولت به جنایات خود ادامه می دهند ولی موسسه " ملل متحد " با " قایم موشک بازی " هایش هرچندزمانی یکبار طریق بیرون دادن قطعنامه ای علیه آنها وتهدید شان به این یا آن نوع مجازات اقتصادی ، میکوشد درآتش خشم توده ها آب ریخته ، سراب را آب جازند !

موقعیت موسسه " ملل متحد " بعد از پایان " جنگ سرد " :

پس از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک وارسا ، دور جدیدی در مناسبات بین امپریالیستها آغاز گردیده است که بیشتر با پروسه تبانی - تقابل مشخص می گردد .

بعداز بوجود آمدن این تغییر در اوضاع جهانی موسسه " ملل متحد " نیز هرچه بیشتر ماهیت خود را بر همگان ، حتی عقب مانده ترین اقشار جامعه بشری دارد برملا می سازد زیرا با متبارز شدن دوره تبانی - تقابل درمناسبات امپریالیستها امپریالیزم به رهبری اضلاع متحده آمریکا با عربده ها وبد مستی های بیشتری نه تنها برکشور های تحت سلطه یورش برده، آشکارا از اعمال نظم دلخواه خود بر سراسر جهان حرف می زند ، بلکه این نکته را نیز کتمان نمی کند که با سرکشان ولونوکرانش هم بوده باشد ، برخورد قاطعی همانند حمله بر صدام وسرکوب آن در جریان جنگ

خلیج ، خواهد نمود . از همین رو برای تطبیق " نظم نوین جهانی " تعذیرات اقتصادی ، منجمله منع پرواز های بین المللی در قلمرو لیبیا را پیش می برد ، بر سومالی لشکر کشی می نماید و با فرستادن دسته های به اصطلاح ضد تروریست و فروشندگان مواد مخدره ، به کشورهای آمریکایی لاتین ، عملا به سرکوب و تحت فشار قرار دادن نیروهای انقلابی می پردازد که مثال بارز آن همانا درگیری این دسته های " ضد تروریست " آمریکایی با چریک های حزب کمونیست پرو می باشد . ولی موسسه " ملل متحد " برای به اجرا گذاشتن این همه اعمال جنایتکارانه تقریباً با اتفاق آراء رای مثبت داده ازان حمایت می نماید !! چنانچه موسسه " ملل متحد " با توافق آراء با تصویب عملیات توفان صحرا ، سرکوبی خلق عراق را توسط امپریالیستها و سگهای زنجیری شان تحت رهبری آمریکا مورد حمایت قرار داد و لشکر کشی آمریکا و مزدوران آنرا زیر نام حمایت از مردم سومالی تائید و آنرا گام های سازنده و انسان دوستانه در برقراری صلح و رفع حالت قحطی اعلام نمود ؟!

موسسه " ملل متحد " با نیت " خیر خواهانه " و " صلح طلبانه اش " با ارائه طرح های متناقض و تحریک کننده و برافروختن کینه های قدیمی بین صرب ها و اسلاوها بر آتش جنگ وسعت جنایات بریوگوسلاویایی سابق شدت می بخشد . کارنامه قوای صلح ملل متحد را در لبنان نیز نباید بدست فراموشی سپرد که چگونه این قوای " صلح " نمی توانست از کشتار وحشیانه فلسطینی ها و لبنانی ها توسط یک قوای کوچک اسرائیلی جلوگیری نماید .

" ملل متحد " میدانست اسرائیلی ها آشکارا از قراردادهای و قطعنامه های این موسسه تخلف نموده و باعث کشته شدن سربازان قوای " صلح " نیز می گردد ، ولی " گل روی " اسرائیل ، آمریکا انگلیس و ... بسیار عزیز تر از جان و مال خلق های عرب و سربازان قوای صلح بود . به یقین روشنفکران وطن دوست و توده های نسبتاً آگاه کشور ما و آنهایی که خود را کاملاً در خدمت ارتجاع غربی قرار نداده اند باین موضوع توجه نموده اند که بدانند نقش این موسسه طی چهارده سال حکومت دست نشانده روسها از مذاکرات جینوا گرفته تا شتافتن رهبران جهادی به مسکو غرض ملاقات با مقامات روسی بخاطر حل سیاسی قضیه افغانستان چه بوده است ؟

هكذا از نقش بینان سوان برای انتقال حکومت عبوری موقت بوجود آوردن تفاهم بین افغانها ، عفو و درگذشت متقابل که منظوری جز برقراری یک حکومت ائتلافی بین دسته های ارتجاعی و پایمال نمودن خون دو میلیون شهید و حقوق مردمان ما مفهومی نمی توانست داشته باشد، بی اطلاع نیستند .

هكذا می باید مردم ما این نکته را نیز بدانند که در تغییر شکل تبانی میان مرتجعین غیر از آن شکلی که بینان سوان و " ملل متحد " پیش بینی نموده بود و منجر به بوجود آمدن جنگهای خونین کنونی شده است سوء نیت قدرت های امپریالیستی کاملاً ذیدخل است ؛ قدرت های که نقش موثری در " ملل متحد " دارند . ورنه این موسسه و گردانندگان اصلی آن کاملاً این قدرت را دارند که این نوکران خود را باسانی سرجایی شان بنشانند . بنابراین نیت سوء است که امپریالیستها ، نوکران عرب و منطقوی آنها حتی آرزو ندارند یک دولت بنیاد گرایی اسلامی نسبتاً با ثبات در افغانستان بوجود آمده ، موی دماغ آنها شود . به همین جهت این موسسه بدنام و خادم امپریالیستها حتی گوارانید با بیرون دادن یک قطعنامه جنگ داخلی کنونی موجود در کشور ما را که باعث کشته شدن چندین هزار و آواره شدن یک میلیون نفر از شهر کابل شده است ، تقبیح نماید ؟ ! و آمریکا این دوست مخلص و نیرومند احزاب ارتجاعی ظاهران خود را به دربی خبری زده است که توگویی هیچ اتفاقی در این کشور بعد از 8 ثور بوقوع نپیوسته باشد ؟ ! به همین ترتیب مداخله نکردن

موسسه ملل متحد یعنی مداخله نکردن امریکا و شرکای آن در شرایط فعلی نه به دلیل بی‌علاقگی آنها بامور افغانستان، بلکه از علاقه آنها به ادامه وضعیت کنونی ناشی می‌شود. با وجود این ما نمی‌توانیم چرا برخی‌ها با گریه وزاری و برخی‌ها با قهر و غضب از موسسه "ملل متحد" می‌خواهند که در امور افغانستان مداخله فعال نمایند. متقاضیان مداخله "ملل متحد" باید بدانند که اولاً: دعوت "ملل متحد" برای مداخله در امور افغانستان، بدون هیچ تردیدی به معنی دعوت قوای امپریالیستی برای مداخله و سرکوب مردم ما است ثانیاً: آنها پریشان نباشند!! در صورت دوام وضعیت کنونی و مساعد شدن زمینه بهتر برادری بیشتر امپریالیستی، دست به چنین مداخله‌ای خواهد زد.

ما به آنهایی که خواستار چنین مداخله‌ای اند می‌گوئیم: اگر از تجارب قوای ملل متحد در سرکوب خلق عراق در جریان جنگ خلق برای "دفاع" از کویت و عراق این خواست "بشر دوستانه" درسی حاصل نشده باشد، آرزومندیم به تجارب سومالی عطف توجه نموده و با درک نقش "ملل متحد" نه تنها در مورد قضیه فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و انگولایی‌ها بلکه در مورد جنگ‌های بالکان نیز ذهن خود را روشن نمایند. این را باید همه مردم ما بدانند که حتی در صورت مداخله "ملل متحد" در موقعیتی که چنین مداخله‌ای را لازم و مفید بداند و قادر شدنش در بوجود آوردن "صلح" در افغانستان فقط می‌تواند جناح نیرومند ارتجاع بیرون آمده از درون درگیری‌ها را بیشتر تقویت نموده و آنرا وادار نمایند تا برای تامین مخارج قوای "صلح" و سایر اخراجات وی، و عمران اقتصادی و اجتماعی جامعه مطابق به پروگرام "نظم نوین جهانی"، توده‌ها را به آن چنان فاقه‌کشی وادار نماید که مردم ما صد بار به موجودیت حالت رقت بار کنونی شکر نمایند؛ زیرا طمع طماع نیز به درجه قطر شکم آن و حرصش وابسته است.

حرص امپریالیستها در چپاول و غارت توده‌ها حد و مرزی نمی‌شناسد، هر قدر به کامش بیشتر فرو بریزی باز می‌گوید "کم است، بیشتر ببنداز"!

سراب پارلمانتاریزم

از مدتی باین طرف برای حل مسئله سیاسی کنونی کشور، یعنی از بین بردن جنگ‌های داخلی کنونی، برقرار صلح بوجود آمدن یک نظام با ثبات، بوجود آمدن یک نظام دلخواه مردم که "آزادانه" همه مردم در تعیین سرنوشت خویش حصة داشته باشند، سروصداهایی براه انداخته شده است.

حزب اسلامی گلب الدینبا شرط و شروط اسلامی روی انتخابات عمومی موجودیت کل نظام پارلمانی اسلامی اصرار دارد.

اکثریت "میانه روها" برلویه جرگه و برقراری نظام پارلمانی اسلامی تاکید مینمایند. آنهایی که برشورای اهل "حل و عقد" اصرار داشتند، چنین شورائی را دایر واز بطن آن یک پارلمان موقت دوصد نفری را برای دوسال انتخاب نموده اند.

"جنبش ملی اسلامی" نیز که با شورای اهل "حل و عقد" موافقت داشت، با به رسمیت شناختن حکومت ربانی، خواهان یک نظام پارلمانی می‌باشد؛ نظام پارلمانی ایکه فقط احزاب اسلامی حق شرکت در آن را داشته باشند.

درپهلوی این جناحها، هستند دسته‌های دیگری که آنها هم روی انتخابات عمومی "عادلانه" و نظام پارلمانی تکیه مینمایند. فرق این دسته دومی بادسته‌های بخش اول در این است که، دسته دومی خواستار برگزاری انتخابات تحت نظر قوای صلح "ملل متحد" و مداخله فعال این موسسه در قضیه افغانستان می‌باشند. ولی دراسلامی بودن نظام سیاسی - اجتماعی کشور و تشخیص

اسلامی آن و انفاذ قانون اسلام بر حیات جامعه با دسته اول اختلافی ندارند. بعبارت دیگر تمام جناح های دسته دوم نیز خواستار يك دولت اسلامي اند؛ دولتي كه به هيچ صورت در آن احزاب غير اسلامي اجازه فعاليت را نمي داشته باشند.

مادرین بحث مختصر خواهیم کوشید تا با تجزیه و تحلیل ماهیت پارلمان ها و انتخابات عمومی، با استناد به شواهد تاریخی نشان دهیم که موجودیت يك نظام پارلماني در جامعه طبقاتی و لواز طریق برگزاری انتخابات عمومی بوجود آید بهیچ صورت نمی تواند معضلات سیاسی - اجتماعی کشور را به نفع توده های میلیونی زحمتکش تحت ستم حل نماید.

در شرایط کنونی که کشور درگیر جنگ داخلی شدیدی بین نیروهای ارتجاعی رقیب می باشد، اولاً بر گزاری انتخابات ناممکن است و ثانیاً در صورت برگزاری نتایج آنرا جناح مغلوب هانند نتایج شورای " حل و عقد " نخواهد پذیرفت.

در چنین حالتی چانس ورود ظاهر خان به افغانستان فقط می تواند از يك طریق ممکن باشد و آن اینکه ظاهر خان سوار بر میله های تانک قوای صلح، " ملل متحد " و یا کشورهای اسلامی وارد افغانستان شده و جنگ را علیه نیروهای مخالف خودتاسرنگونی کامل آنها به پیش برد.

آیا چنین پلانی بصورت عاجل در آندای " ملل متحد " وجود دارد یا خیر، هنوز و دخواهد بود تا پیرامون آن حرفی زده شود. حتی بفرض تحقق چنین فورموله ای، باز ظاهر خان لازم دارد تاسال ها جنگ داخلی را ادامه دهد، و توده های زحمتکش بخاطر تحقق مقاصد ارتجاعی دسته های مختلف و در آخرین تحلیل تحقق و استقرار حاکمیت يك بخش آن ها خود را به گوشت دم توپ منافع آنها تبدیل نمایند.

نکته دیگر این بحث ما در رابطه به همین موضوع، متوجه برخوردارند آن افراد و گروه هایی می باشد که با وجود مواضع و عملکرد های بغایت انحرافی و ارتجاعی شان، هنوز هم در مجالس خاصی حاضر نیستند دست از ادعا های کمونیستی و مائوتسه دون اندیشه بودن بردارند. آنها خوش دارند تا خود را ناجی توده ها جا زنند!

برخی از همین آقایون چه در لفظ و چه در عمل چنین وانمود ساخته اند که گویا یکی از اشتباهات " س. ج. م. " همانا شرکت نکردن آن در مبارزات پارلمانی و تحریم پارلمانتاریزم می باشد! گویا همین موضع گیری نا درست سازمان باعث شکست آن شده و تجریدش را در جامعه باعث گردید؟! مادرین بحث در عین نشان دادن ماهیت جوامع باصطلاح دموکراتیک، افشاء نقش ارتجاعی انتخابات " آزاد " و " پارلمان " ها، این موضوع را نیز روشن خواهیم نمود که کدام موضعگیری نا درست بوده و باعث تجرید از توده ها میگردد. بنا ناگزیر باید برای ارایه جوابی دندان شکن به این ادعا، بحث های خود را در زمینه های مختلف با ارایه شواهد و مثالهایی از تجارب در دست داشته از خود این آقایون به پیش بریم.

قضات کیانند و چه تفاوتی بین

حرف و عمل آنها وجود دارد:

بسیاری از روشنفکران دیروزی کشور ما منجمله آنها نیکه ادعای شعله ای بودن نیز داشته اند. قضاتی که سوابق فعالیت مبارزاتی شان به " س. ج. م. " و جریان دموکراتیک نوین بر می گردد. اعم از سه جهانی ها، سنتریست ها، خوجه ایست ها و طرفداران جمهوری اسلامی، با وجود اینکه همین حالا نیز بد شان نمی آید تا در مجالس خصوصی شعله ای خوانده شوند!؟ به رویت واقعیت ها و حقایق 14 سال گذشته، بین حرفها و عملکرد های مشخص شان ورطه عمیقی وجود داشته است، مثلاً:

1) تقریباً تمام این افراد و گروهها با وجود صحبت از ضرورت پیشبرد مبارزه ملی و آزادیبخش علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، هیچگاهی در عمل بصورت جدی و اصولی درین مسیر حرکت نکردند. آنها عمدتاً زیر نام احترام به عقاید و آراء عمومی مردم و جلب حمایت آنها، دنباله روی خود را از ارتجاع اسلامی و عقاید و نظریات عقب مانده توجیه نمودند.

بعضی از این دسته ها در شرایط خاص دیگر وقتی تحت فشار احزاب اسلامی قرار گرفتند، دیگر احترام به عقاید و آراء عمومی مردم و جلب حمایت آنها را فراموش نموده، همکاری با قوای اشغالگر و دولت دست نشانده ویرا زیر نام بهتر بودن آنها از "اخوان" توجیه نموده، هیچ پشیمانی و خجالتی از این جنایت و خیانت برجبین شان ظاهر نشد!

بعضی ها مثل ساوئی ها مجبوریت های اقتصادی خانواده هایشان، و استفاده هائی به "نفع انقلاب" و "رفقا" را بهانه آورده حتی از همکاری با "خاد" نجیب و تشویق قوماندان های باصطلاح هوادار شان به همکاری با این دستگاه منفور و بدنام ابا نوری زدند!؟ و به این ترتیب نشان دادند که چگونه بر ضرورت پیش برد مبارزه ملی و آزادیبخش علیه قوای اشغالگر و دولت دست نشانده اش تاکید مینمایند!

2) از ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی و خنثی نمودن توطئه های امپریالیزم غرب، ارتجاع منطقه و عرب حرفهائی زده شد، ولی در عمل از یک طرف با "گروه گاسکیت" یکی از شاخه های کی. جی. بی تماس برقرار نمودند، و از طرف دیگر سراسر اروپا و اضلاع متحده را در نوردیدند و از تماس با دولت های بدنامی چون پینوچیت خودداری نکردند.

از تماس گیری با سفارت چین گرفته تا شتافتن به دربار خاقان های چینی، ما به افتخار شان بود و بار بار میکوشیدند تا با تماس گیریهای شان تفقد آنها را جلب نمایند.

هكذا از تماس گیری با جنرال ضیاء و جلب حمایت حلقه ارتجاعي، سوسیال دموکرات ها و غیره هراسی نداشتند و تمام این اقدامات را زمینه ساز پیشرفت کار و بار خود می دانستند. به این ترتیب به وجه "بهتری" ماهیت ضد امپریالیستی ضد ارتجاعي و ضد وابستگی خود به اجانب را به نمایش گذاشتند!؟

3) از ضرورت مبارزه با ارتجاع داخلی به صورت عمومی حرف میزدند و خواهان تغییراتی در جامعه بنفع توده های زحمتکش می شدند، ولی در عمل همیشه در رکاب حضرت، پیر، مولوی محمد نبی، احمد شاه مسعود، قوماندان عبدالحق، آزادیک شمشیر می زدند. با وجود حساسیت هایشان در مقابل حزب اسلامی گلب الدین، از همکاری و خوش خدمتی بوی نیز مضایقه نورزیده اند. اینست ماهیت قضات ما و چگونگی موضع گیری های شان در عمل در جهت منافع انقلاب و مردم!؟ به این ترتیب این ما نیستیم که آنها را از صف نیروهای انقلابی رانده باشیم، بلکه خود این آقایان اند که خود، خروج شان را از صف نیروهای انقلابی، ملی، دموکرات و مائونیست اعلان و خود را در خدمت نیروهای ارتجاعي قرار داده اند.

وقتی این قضات جایگاه خود را در صف مقابل ما و مردم زحمتکش و تحت ستم تعیین نمایند، چرا حق نداشته باشند برای ایجاد یک جامعه پارلمانی و برقراری صلح ارتجاعي تحت حاکمیت مرتجعین مبارزه و تلاش نمایند. چرا تقلاء شان این نباشد که با استفاده از عفو عمومی مرتجعین و خزیدن زیر درفش اسلام خواهی برای خود موقعیتی در نظام ارتجاعي کنونی بدست آورند، و با انتقاد از موضع گیری اصولی "س. ج. م." در مورد پارلمانتاریزم، ندامت خود را از گذشته شان به نمایش نگذارند!؟

نظام های بورژوا دموکراتیک و اعتقادات شان به دموکراسی :

از همان آوانیکه بورژوازی نخواستہ هنوز مواضع ترقی خواهانہ داشت و بہ شدت علیہ نظام فیودالی مبارزہ می نمود ، بہ ہیچ صورت طرفدار انتخابات " آزاد " کہ در آن تمام مردم ہا شرکت نمایند ، نبود . چہ رسد بہ اینکہ زنہا نیز حق شرکت در انتخابات را داشتہ باشند . بورژوازی نخواستہ نیز همانند فیودال ہا ودوک ہا بر موجودیت دارائی و امتیازات معین اجتماعی برای افراد ، اصرار داشتند و سالہای متمادی نیز بر آن عمل نمودند .

وقتی طبقہ کارگرجوان شروع بہ مبارزہ علیہ این بی عدالتی نمود و فکر می کرد باید با بدست آوردن چنین حقی می تواند بر سرنوشت خویش حاکم گردد، بہ مخالفت سرسختانہ بورژوازی مقابل شد . چنانچہ جنبش چارتیست ہا ی انگلستان با وجود قربانی ہا و شکست ہای بی شماری طی مبارزہ ہفتاد سالہ خود نتوانست بہ چنین حقی دست یابد .

از این گذشتہ بورژوازی بزدل و خیانت پیشہ برای سرکوب انقلاب 1840 اروپا ، نہ تنها دریک کشور ، بلکہ در تمام آن کشورہای اروپائی کہ دامنہ انقلاب بہ آنہا کشانیدہ شدہ بود ، ترجیح داد در پهلوی فیودال ہا ، دوک ہا ، شہزادگان و سلطنت ایستادہ شود تا در پهلوی پرولتاریا .

ما حرفی از چگونگی برخورد جنایت کارانہ بورژوازی علیہ کمون پاریس در 1871 و سرکوب انقلابات مجارستان و آلمان در 1919 و 1920 بہ میان نمی آوریم . زیرا این دو خیزش تودہ ای و کارگری از راہ برپائی قیام و پیشبرد انقلاب قہری و مسلحانہ می خواستند دولت امپریالیستی آلمان و رژیم خونخوار مجارستانی را سرنگون نمایند .

اما حق داریم خاطر نشان سازیم کہ ہیتلری ہا ، موسولینی ہا و امپراطوری جاپان طی سالہای 1937 تا شکست جنگ جهانی دوم با وجود قبول نظام پارلمانی و موجودیت پارلمان ہا در آن کشورہا نہ تنها ہیچ ارزشی بہ آراء مردم و نمایندگان آنہا ندادند ، بلکہ برای جلوگیری از فعالیت احزاب و سازمانہای مخالف شان ، این احزاب را غیر قانونی اعلام نمودہ و برای جلوگیری از برپائی انقلاب در درون کشورہای شان از برپا کردن کورہ ہای آدم سوزی نیز اباہ نہ ورزیدند . اگر بہ صورت معترضہ بر ما خردہ گیرند کہ چنین اقداماتی متعلق بہ نظام ہای فاشیستی کشورہای سرمایہ داری بودہ اند ، نہ کشور ہای سرمایہ داری دموکراتیک ، ماحاضریم نہ تنها بہ سرکوب مبارزات سیاہان دردہہ شصت در کشور " دموکراسی " ایالات متحدہ آمریکا اشارہ نمائیم ، بلکہ تداوم این گونه برخورد را تا سرکوب خشن مبارزات تودہ ہای آمریکایی در سال گذشتہ عیسوی در لوس آنجلس نیز مثال بیاوریم .

اگر حکومت بیسمارک در زمان حیات انگلیس قانون لغو حقوق دموکراتیک کارگران آلمانی را پس می گیرد ، با اینکہ آمریکا از ویتنام قوای خود را بیرون می کشد و یا شوروی ہا قوای شان را از افغانستان فرا می خوانند ، بہیچ صورت معنایش احترام بہ حقوق تودہ ہا و ملل تحت ستم نیست ، بلکہ نمایشی از قدرت تودہ ہا و استیصال امپریالیزم و ارتجاع را بازگو می نماید .

منع خرید و فروش برده ہای سیاہ در اضلاع متحدہ آمریکا ، بہیچ صورت از نیت نیک امپریالیست ہا ناشی شدہ است . اگر آنہا می توانستند بہ این جنایت خویش تداوم بخشند ، بہ ہیچ صورت ازین " تجارت سود آور " دست بر نمی داشتند .

بیانید بہ کشور دیگر " دموکراتیک " یعنی بہ انگلستان امپریالیست مراجعہ نمائیم . در این کشور طبقہ حاکمہ نہ تنها حاضر بہ قبول حق تعیین سرنوشت ایرلندی ہا نمی باشد ، بلکہ با وحشیانہ ترین وجہی علیہ آنہا برخورد می نماید . عجیب تر اینکہ این دایہ مہربان تر از مادر وقتی بہ خاطر تخطی از حقوق بشر در کشورہای دیگر مثل عراق ، ایران و غیرہ اشک تمساح می ریزد،

خودش حاضر نیست به اسراء جنبش آزادیبخش ایرلندی ، مانند يك زندانی سیاسی برخورد نموده و حقوق سیاسی آنها را به رسمیت شناسد .

جنگ جنایت کارانه امپریالیستی در خلیج ، تشویق جنایات در جنگ های فعلی بالکان ، مداخله امپریالیستی در سومالی ، حمایت آشکارا جنایات اسرائیل و چشم پوشی امپریالیست ها از تخطی این کشور از قطعنامه های منشور " ملل متحد" در باره حقوق حقه فلسطینی ها ، همه حکایت گر چگونگی واقعیت نظام دموکراتیک حاکم بر کشورهای غربی بوده و اعتقادات امپریالیست ها را بر " دموکراسی " نشان می دهد .

حال می کوشیم توجه خوانندگان این مبحث را به واقعیت پارلمان ها و چگونگی محتوای " انتخابات آزاد " جلب و به آنها نشان دهیم که چگونه غربزده های ما توده ها را به امید دستیابی به آب به سوی سراب می کشانند .

پارلمان در اساس هیچ چیز نیست مگر مجمع قانون گذاری و تصویب قوانین ارتجاعی به نفع طبقه حاکمه و آرایش گر چهره کریه استبداد . نظام پارلمانی بر علاوه کشورهای امپریالیستی ، در بعضی کشورهای تحت سلطه نیز به چشم می خورد ، ولی در همه کشورها با تفاوت های جزوی وظایفی جز آنچه فوقا بیان داشتیم ندارد و نمی تواند داشته باشد ، زیرا هر پارلمان در حال تشکیل که گویا اکثرا از طریق انتخابات آزاد به معرض وجود می آید طبق مقررات و قوانین از پیش مدون شده نظام حاکم بر جامعه تشکیل شده و بر اساس آن فعالیت های خود را به پیش می برد؛ یعنی هیچ پارلمانی نمی تواند به صورت کلیدی و ریشه ای خلاف ارزشهای تعیین شده و مدون قانونی که طبقه حاکمه مقرر نموده عمل نماید و نه چنین می کند . زیرا :

1 - این نمایندگان در اکثریت قریب به اتفاق خود ، حافظ نظام حاکم بر جامعه بوده ، و نماینده گان شان می باشند که در قالب احزاب معینی مثل حزب دموکرات ، جمهوری خواه ، محافظه کار ، کارگر ، سوسیال دموکرات ، سوسیالیست و حتی " کمونیست " با برنامه های امپریالیستی و ریفورمیستی پیوسته در صدد تحمیل توده ها به نفع احزاب و گروه های شان و بصورت کلی نظام حاکم بر جامعه می باشند .

2- توده های میلیونی نه تنها در دوران سرمایه داری رقابت آزاد تا آنجا که حق داشتند در انتخابات شرکت نمایند ، بلکه در دوران امپریالیزم نیز که هیچ مانعی در راه استعمال رای شان دیده نمی شود ، فقط آنقدر حق دارند و تا آن حدودی مجازاند که به این یا آن بخشی از جناح حاکمه عرض حکمرانی بر خود رای دهند . در واقع در نظام به اصطلاح دموکراتیک پارلمانی به توده ها صرفا این اختیار داده شده است که بیکی از دسته های ارتجاعی و ریفورمیست که خود را کاندید نموده است ، تا سرنوشت آنها را طی چند سال آتی به اختیار داشته باشد ، حق استعمال رای داشته باشد .

به دلیل عقب ماندگی سیاسی ، نفوذ احزاب ارتجاعی و ریفورمیست بالای توده ها و تحمل مخارج گزاف انتخاباتی ، آگوسیت ها ، ریفورمیست ها و میلیاردرهای امپریالیست می توانند اکثرا رای توده های عقبمانده را در کشورهای سرمایه داری بخود اختصاص دهند ، در حالیکه قوانین ، فیودال ها و مهره های دولت در کشورهای تحت سلطه توانسته اند رای توده های فاقد آگاهی سیاسی و طبقاتی را بخود اختصاص دهند ، و در هر انتخابات نیمه " آزاد " و " دموکراتیک " در نظم استبدادی فقط مرتجعین اکثریت قاطع آراء توده ها را با خود خواهند داشت ، که نباید يك نیروی انقلابی و مائوئیست بر آن چشم پوشیده و آنرا نبینند .

3 - " سعه صدر " ، " وسعت دید " و " تحمل عقاید و آراء مخالف " در جوامع سرمایه داری امروزی غرب در اساس از معقولیت غربی های امپریالیست در کشورهای اروپای شرقی منجمله شوروی سابق به دلیل وضعیت خاصی که وجود دارد هنوز چندان احترامی به ارزش های دموکراتیک غربی دیده نمی شود - و اعتقاد شان به ارزش های دموکراسی منشاء نمی گیرد. این

نمایش "دموکراتیک" ناشی از سلطه جهانی و موقعیت برتر آنهاست، و در آنجایی که این موقعیت برتر مورد سوال قرار گیرد، بلافاصله چهره های حقیقی آنها عریان می گردد. وضع مقررات اضطراری در مورد گزارش جنگ خلیج برای خبرنگاران و یورش ارتش آمریکا بر توده های بی دفاع از لوس آنجلس مشت کوبنده ای بر دهن غرب گرایان و هواخواهان انتخابات آزاد و نظام پارلمانی خواهد بود.

نظام پارلمانی و کشور های تحت سلطه :

برای جلوگیری از اطنا ب کلام و ارائه استدلال های برای بکری نشانیدن بحث خودمان در این زمینه بهتر دانستیم با ارائه چند مثالی از برخی کشور ها منظور مان را بیان داریم :

هندوستان کشوریست که موجودیت نظام باصلاح دموکراتیک در آن از شهرت خاصی برخوردار است و حتی لقب مهد دموکراسی را نیز یدک می کشد. در این باصلاح مهد دموکراسی نه تنها از چندین سال باین طرف فعالیت گروه های بنیاد گرایی مثل سکها غیر قانونی میباشد، حتی آوانیکه طبقه، حاکمه این کشور از اوج دموکراسی در هندوستان حرافی میکرد، جنبش مائونیستی ناگز الباری - ناگز الباری در ایالت بنگال غربی نزدیک شهر دارجلنگ موقعیت دارد - رادرده شصت که به رهبری چارومازومدار، دهقانان پابرهنه براه انداخته بودند، بخاک و خون کشیدند، و هزار ها دهقان پابرهنه نه تنها توسط دارودسته کانگرس بلکه توسط طرفداران رویونیست های شوروی که اداره ایالات بنگال را در دست داشتند بصورت دست جمعی تیر باران و جاده ها از خون شان رنگین شد.

همین حالا در این کشور "مهد دموکراسی" مردم کشمیر به جرم مبارزات استقلال طلبانه شان از جانب ارتش هند بیرحمانه سرکوب می شوند. نه تنها به سکها ی پنجاب حق خود مختاری و ایجاد یک دولت خالص سکها داده نمی شود، بلکه حقوق اقلیت های دیگر نیز همه روزه بیش از پیش مورد تهدید قرار می گیرد.

هنوز در هند نظام "کاستی" رایج است و میلیونها انسان هیچ سرپناهی ندارند، در کنار جاده ها تولد می شوند، در همانجا بزرگ می شوند و بعد بدون هیچ سروصدای جان میدهند ولی همیشه انتخابات پارلمانی به موقع برگزار می شود و میلیون ها توده هند منجمله کاست پائینی جامعه یعنی "نچس" ها هم پای صندوق رای می شتابند. گاهی کانگرس ها و گاهی جانتاپارتنی رای بیشتر می گیرند و بیشترین کرسی ها باین دو منعلق می گردد.

این دولت "دموکرات" وقتی منافعش مورد تهدید جزئی ای قرار گیرد ویا چنین خطری مشهود شود، حتی از اشاعه و پخش اخبار و مجلات نیز ممانعت می نماید. ممانعت از پخش شماره (16) "جهانی برای فتح" در سال 1370 نمونه روشنی از این واقعیت می باشد. دلیل دولت هنددر ممانعت از بخش این مجله که بیشترین مضامین وی به تقبیح جنگ تجاوزگرانه تحت رهبری آمریکا علیه عراق اختصاص داشت، این بود که گویا مجله مذکور "به روابط دوستانه هند با سایر کشورهای لطمه می زند" !!

اگر دیروز سلوادور آلنده "مترقی و ضد امپریالیست" در چیلی که با رای مردم انتخاب شده بود، توسط ارتش به رهبری پینوچت و تحت هدایات "سیا" سرنگون گردید، امروز جبهه آزادیبخش اسلامی در الجزایر که یک جبهه بنیاد گرایی ارتجاعی است حتی قبل از قدرت گیری مورد سرکوب قرار می گیرد و پیروزی انتخاباتی اش نادیده گرفته می شود. به این ترتیب موقعی که منافع امپریالیستها و نظامیان پر قدرت الجزایری ایجاب نمود، حتی پیروزی انتخاباتی و پارلمانی یک نیروی ارتجاعی بنیاد گرا نیز نادیده گرفته شد.

بد نیست اگر به ایران اسلامی توجه نمائیم. درین کشور نیز نظام پارلمانی اسلامی متشکل از آخوند های متدین، خداترس و طرفدار " مستضعفین " وجود دارد. توده های عوام تحت تاثیر تبلیغات آخوند ها و جنایات گذشته رژیم پهلوی چنین تصور می نمودند که حال با برقراری رژیم اسلامی دیگر واقعا در سرنوشت شان تغییر ی بوجود می آید و این فرشتگان وامامان، به آنها عدل، انصاف، برادری و برابری به ارمغان می آورند. ولی گذشت زمان نشان داد که این فرستادگان خدا هیچ فرقی از خانواده پهلوی و ارتجاع سابق ندارند؛ برادری، برابری و عدالت برای این ها نیز مفاهیم طبقاتی دارد و در خدمت خاصان و بزرگان قرار دارد نه عوام الناس.

بیانید به مسئله انتخابات و نظام پارلمانی رایج در افغانستان توجهی ولو گذرا نمائیم:

اولین بار مسئله مراجعه به آراء مردم در افغانستان از طریق جلب بزرگان اقوام و قبایل از اطراف و اکناف کشور و دعوت عده ای از علماء دینی و منورین شهر کابل برای برگزاری " لویه جرگه " در زمان امان الله خان شروع شد.

در لویه جرگه مشهور پغمان روشنفکرانی چون عبدالرحمن لودین و میر غلام محمد غبار نیز حضور داشتند، و شاه امان الله " مترقی " قیادت این لویه جرگه را برعهده داشت.

درین لویه جرگه که باید بر سرنوشت کشور و توده ها صحبت و تصامیمی اتخاذ می شد، از جانب پادشاه " مترقی " کشور تازه به استقلال رسیده سفارش شد که:

1- هر نماینده ای که پیشنهاد و سفارشی داشته باشد آنرا بصورت تحریری به رئیس جلسه

بسپارد و رئیس جلسه حق دارد از بین این پیشنهاد ها و سفارش ها آنچه را می پسندد،

قرائت نماید. در شرایط آن روزی که تعداد باسواد کشور ما از تعداد انگشتان تجاوز نمی

کرد، چنین فرمانی نشان می دهد که حیثیت لویه جرگه ها حتی نزد شاهی مثل امان الله

از چه منزلتی برخوردار بوده است.

2- امان الله خان در عین حالیکه می خواست منحیث شاه کشور غیر مسئول شناخته شود،

اصرار داشت تا پست صدارت و برخی مقامات مهم دیگر را نیز خود اداره نماید. وقتی

چنین تناقضی مورد انتقاد عبدالرحمن لودین قرار گرفت، نامبرده مجبور شد تا از پست

ریاست بلدیة استعفا و بعدا زندانی شود.

در لویه جرگه 1927 همین شاه امان الله با قوانین ارتجاعی، مثل نکاح دختر نابالغ و تعدد زوجات و اختیاراتی را که قبلا از ملا ها گرفته بود، دوباره بآنها واگذار نمود و حتی خودش عملا در

اواخر روزهای سلطنت زن دومی را به عقد نکاح درآورد!؟ تا نشان دهد مطابق شرع و " طبق

خواسته های ملت " عمل می نماید. ولی هیچ کوششی در جهت اصلاحات اجتماعی به نفع

دهقانان و سایر زحمتکشان به عمل نیاورد. وقتی " لویه جرگه " در نزد امان الله چنان قرب

و منزلتی داشته باشد از روی آن میتوان لویه جرگه های نادرخانی، ظاهرخانی، ببری و نجیبی

را بوجه بهتری درک نمود.

اما در مورد پارلمان ها و انتخابات پارلمانی که ظاهرا حیثیت و قانونیت آن دلکش تر از لویه

جرگه ها می باشد، باز هم حقایق تاریخی کشور ما نشان می دهد که، سگ زرد برادر شغال

است و بین این دو فرق فاحشی وجود ندارد. درین مورد به چهار نمونه از پارلمان های بوجود

آمده در کشور اشاره می نمائیم:

1 - انتخابات دوره هفتم شورا در سال 1327، این انتخابات يك گام آزمایشی و نمایشی بود و در

تحت شرایط خاص بین المللی و اختلافات درون خانواده طلایی بعد از برکناری سردار محمد

هاشم و روی کار آمدن سردار شاه محمود، صرفا در شهر کابل بر گذار گردید. ترس ارتجاع

فئودالی - نیمه استعماری از رشد مبارزات بورژوا-دموکراتیک کهن و اختلافات دربار مانع

تداوم آن شد و بعضی از وکلاء در جریان انتخابات دوره هشتم زندانی شدند و با زندانی شدن آنها عمر دوره دموکراسی شاه محمود خانی به پایان رسید .

2- دوره دوم مبارزات پارلمانی با استعفای سردار محمد داود و آغاز حکومت موقت داکتر محمد یوسف شروع می شود .

هیچیک از فراکسیون های مخالف حکومت، از بربک تا حفیظ الله امین، از عبدالرئوف بینوا تا معصومه عصمتی، رفقا و هواداران شان طی دودوره پارلمان، 12 و 13 حرفی در مورد ضرورت سرنگونی نظام نیمه فئودالی-نیمه استعماری به زبان نه راندند . "چپ ترین آنها" (رویزیونیست های خلقی و پرچمی) صرفاً خواهان تقویت سکتوردولتی و دولت نیمه استعماری وابسته به شوروی بودند که در آن بورژوازی بیروکرات بتواند نسبت به فئودالها دست برترداشته باشد .

درحالیکه جناح دیگر خواهان حفظ برتری فئودالها، رشد و تقویت بازار آزاد و توسعه صنایع خصوص بودند . جناح اصلی و نیرومند را در پارلمان فئودالها و شاه پرستان تشکیل می دادند .

در طی سالهای که بازار وکیل بازی گرم بود، توده ها هرچهار سالی یکبار اگر نامزد های وکالت پلوی نداده باشند ، یا با چند صد افغانی رای شان را نخریده باشند ، چیزی دیگری نصیب نشدند ، نه بحران های اقتصادی از جامعه کم شد و نه هم ستم ارباب ها بر دهاقین . قحطی ها خانواده ها را به کام مرگ می بردند ، پدران فرزندان خود را می فروختند ، ما در آن برای تهیه لقمه نانی تن خود را در اختیار اوباشها و اراذل قرار می دادند ، ولی وکلا منتخب مردم مصروف عیاشی بودند . در طول سالهای قحطی پارلمان قادر به تصویب یک قطعنامه و پیمای درین مورد نشد .

3- پارلمان های برگزار شده بعد از کودتای منحوس 7 ثور 1357 .

این پارلمان ها نیز هیچ صفت بهتری از پارلمان های سلف خود نداشتند . وظیفه اینها نیز کوبیدن مهرهای تائیدی بر جنایات، چپاول و تاراجی بود که از جانب دولت دست نشانده و قوای متجاوز صورت می گرفت .

4 - حال نوبت به پارلمان دوصد نفره 8 ثوری رسیده است . این پارلمان که از بطن شورای اهل " حل و عقد " تقریباً یکهزار نفره انتخاب شده است ، ملعبه ای در دست شورای نظار ، ربانی و سیاف بوده و در عین نظاره گری بر بد بختی های مردم تا هنوز جز تائید جنایت حکومت ربانی کاری نداشته است و نمی تواند هم داشته باشد .

به این ترتیب با صراحت می توان گفت : پارلمان ها که در اساس هدفی جز قانونیت بخشیدن به نظام حاکم بر جامعه ندارند ، نقش اصلی آنها آرایش و پالایش استبداد ستمگران و حمایت از آنها می باشد . در کشور ما حتی اپوزیسیون های پارلمانی نیز کاری جز مدح مقامات بالائی و چاپلوسی در بار و امراء نداشته اند . نقش اپوزیسیون در پیشبرد مبارزات ریفرمیستی و کوشش در جهت بهبود وضع سیاسی و اجتماعی کشور و توده های زحمتکش تقریباً هیچ و پوچ بوده است . نکته قابل تذکر دیگر اینست که بر خلاف دوران ممانعت بورژوازی از شرکت پرولتاریا در انتخابات و سرکوب جنبش چارتیست ها ، در شرایط و وضعیت فعلی ، امپریالیست ها و مرتجعین قلباء راضی و خوشحال خواهند بود تا رژیم شان از طریق شرکت مجموع بخش های اجتماعی بیشتر مورد تائید قرار گیرد . تجارب برای بورژوازی این را آموزانده است که هر قدر احزاب مخالف را دیکال بخصوص کمونیست ها در مبارزات قانونی منجمله مبارزات پارلمانی در گیر شوند بهمان اندازه در فرجام امپریالیست ها نفع می برند . ازینرو آنها خوشحال می شوند تا این احزاب استفاده از مبارزه قانونی را تا سطح مبارزات پارلمانتاریستی منحیث عمده ترین راه تغییر جامعه ارتقاء دهند .

تاریخ نشان داد که تمایل به این قانون گرائی نه تنها در کشورهای سرمایه داری ، احزاب کمونیست را به احزاب رویزیونیست و ریفرمیست و در تحلی نهائی به احزابی در خدمت امپریالیزم تبدیل

نمود، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز احزاب قانونگرا یا به دنباله رو رویزیونیست های خروشچفی و سه جهانی تبدیل شدند ، یا اینکه در مواقع حساس و سرنوشت ساز، مثل حزب کمونیست اندونیزیا خود را خلع سلاح شده در مقابل دشمن دیدند و تاورمار شدند.

بر اساس درس آموزی از این چنین تجارب تلخ و برطرف ساختن برخی جنبه های تیوریک مبهم و اغتشاش آفرین آموزش های تیوریک گذشته بود که خط مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم قاطعانه بر این موضع اصرار نمود که : رشد و پیشروی یک حزب مائوئیست را نمی توان از طریق شرکت در پارلمان های ارتجاعی که در اساس حرکتی جز تائید نظام حاکم استبدادی نمی باشد، تامین نمود. در حالیکه دیدگاه اکنومیستی و بورژوالیبرالی با طرز تفکر مائوئیستی مخالفت ورزیده بخاطر اصرار بر منافع طبقاتی اش و خوش خدمتی به ارتجاع برای برپائی و وجود آمدن یک چنین نظام پارلمانی آب دهانش می ریزد .

با وجود اینکه نظام پارلمانی هیچ دردمردم ما را درمان نکرده و نمی کند ، ولی غرب زده های کشور ما از آن روبرو اصرار میورزند که در آن می توان بعنوان اپوزیسیون باقی مانده ، هم معاش بلند بالائی گرفته و هم برخی برنامه های دولت را انتقاد و خواهشات روشنفکرانه خود را آب داد . ولی صد افسوس که دیگر دوران این چنین پارلمان ها که " رفقای نیمه راه " خواب شرکت در آنرا می بینند ، سپری شده اند ! ! رژیم اسلامی بهیچ صورت اجازه نخواهد داد افرادی که تصدیق نامه اسلامی نداشته باشند ، جایی در پارلمان اسلامی داشته باشند .

در مملکتی که تمام گروهها و دسته های سیاسی ارتجاعی جز با زبان تفنگ حرف نمی زنند تزرع و موعظه " کاپو " نیستی در مورد مزیت پارلمان و انتخابات عمومی نه تنها تعداد قربانیان روی جاده ها را افزایش خواهد داد ، بلکه به تحکیم موقعیت ارتجاع و تحمیق هر چه بیشتر توده ها کمک نیز خواهد نمود .

طرفداران اکنومیست و بورژوالیبرال انتخابات و پارلمان رادر کشور مامیتوان به دودسته تفکیک نمود . دسته اول گروه ها و افرادی اند که بیشتر تمایلات بورژوائی دارند ، که می شود آنها را نمایندگان بورژوازی ملی ملیتهای مختلف خواند مثل " افغان ملتی " ها .

دسته دوم ، بسیاری از منحرفین سابقا شعله ای می باشند . برخی افراد و دسته های ازین گروه با وجود حمل ریاکارانه علم اندیشه مائوتسه دون با خزیدن زیر جل این یا آن تنظیم اسلامی و همکاری با " جنبش اسلامی " رشید دوستم ، هنوز هم رویاهای تظاهرات سالهای 47 و 1348 در ذهن شان جا داشته و آرزوی بازگشت به آن دوره را در سر می پروراند و حتی بعضی از آنها آرزو می نمایند اگر آن دوران دوباره " به خیر " به سراغ شان آمد این بار فرصت را از دست نمی دهند و با پشت پازدن به چپ روی های " س . ج . م " همانند " ببرک صاحب " به مدح و ثنای ظاهر خان یا خان دیگری خواهند پرداخت ، تا بتوانند در جامعه مطرح و نیروئی بهم زنند !!؟؟

علل گمراهی ها و ارتداد پارلمانتاریستی

" رفقای نیمه راه " :

قبلا به این موضوع اشاره نمودیم که اولین بار انتخابات پارلمانی در کشور ما آنهم صرفا در شهر کابل در 1327 برگزار شده بود. همین دوره پارلمان هفتم به دلیل شرکت عبدالرحمن محمودی و برخی مبارزین دیگر که خواهان تحولات بورژوا - دموکراتیک کهن بودند، در بین جنبش چپ شهرت یافت. اما موضع گیری و برخورد " س . ج . م " در ارزیابی از فعالیت های مبارزاتی ایکه توسط عبدالرحمن محمودی در دوره هفتم شورا به پیش برده شده بود، دارای نواقص جدی بود .

بحث این نیست که عبدالرحمن محمودی به مارکسیزم آشنائی پیدا نکرد در عین حال ما این نکته را نیز می‌پذیریم که فعالیت‌های وی در آن مقطع زمانی علیه نظام حاکم و سلطنت مطلقه دارای جنبه‌های مثبت و تأییدی‌ای نیز بوده است، ولی باوجود تمام این واقعیت‌ها، رهبری "س.ج.م" حق نداشت بر فعالیت عمدتاً قانون‌گرای و پارلمانتاریستی عبدالرحمن محمودی انتقاد نکند و حرفی هم در مورد برنامه بورژوا - دموکراتیک کهن وی به رؤیت جریده "ندای خلق" بمیان نیاورد.

باوجود تکیه اصولی "س.ج.م" روی شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید" و با وجود شرکت نکردن آن در مبارزات پارلمانی، "س.ج.م" بیش از حد لازم در جهت مبارزات قانونی و علنی منهدم‌شد، در حالیکه می‌توانست با برخورد اصولی بدوره هفتم شورا و فعالیت‌های عبدالرحمن محمودی، بجای مشغول شدن بیش از حد بر فعالیت‌های اتحادیوی محصلان بخصوص در جهت قانونی ساختن آن، بروی تشکیل یک حزب مخفی متشکل از رهبران حرفوی پافشاری نموده، با پیشبرد کار و فعالیت جدی در بین کارگران و دهقانان فقیر و تهیدست و جلب حمایت آنها، کار تدارک و برپائی جنگ خلق به پیش می‌برد.

اگر "س.ج.م" می‌توانست به جنبه‌های قانون‌گرای و پارلمانتاریستی فعالیت عبدالرحمن محمودی بر خورد انتقادی خلاق نماید می‌توانست تناسب بین فعالیت علنی و مخفی را بدرستی دریافته در عین داشتن جریده علنی شعله جاوید به یک نشریه غیر قانونی و مخفی مبادرت بورزد که زبان بی‌قید و بند انقلاب می‌بود.

ما نمی‌گوئیم فعالیت‌های علنی "س.ج.م" منجمله تظاهرات، اعتصابات و بیرون کشیدن یک نشریه علنی در شرایط آنروزی کاملاً نادرست بودند.

ما براین عقیده ایم که این گونه فعالیت‌ها در آن شرایط ضروری بودند ولی نه به قیمت زیر پا گذاشتن خط اصولی و وظیفه عمده و یا کم‌توجهی به آن.

انحرافات بعدی بوقوع پیوسته، تداوم همان اشتباهات گذشته‌اند، هیچیک از دسته‌ها و گروه‌های بوجود آمده بعد از "س.ج.م" نتوانستند توجه عمیق به بررسی جنبه‌های مثبت و منفی فعالیت سازمان منجمله برخوردارش به دوره هفتم شورا و فعالیت‌های عبدالرحمن محمودی بنمایند. وبه‌مین لحاظ است که اشتباهات گذشته عمیق شده و بعداً در فعالیت برخی از آنها بیک سیستم کامل و منسجم انحرافی تبدیل شد.

یکی از گروه‌های که اشتباهات "س.ج.م" را عمیق نموده و آنرا بیک سیستم انحرافی کامل تبدیل نمود گروه پس‌منظر می‌باشد که در تکاملش به "ساما" ارتقاء یافت.

این گروه که انتقاداتش علیه سازمان با اتهامات شخصی و از موضع آوانتاریستی به پیش کشیده شده بود، بدلیل عدم شناخت از شرایط کشوری اعتقادی به تئوری جنگ خلق و حزب پیش‌آهنگ و درک نکردن عوامل اصلی از هم‌پاشی "س.ج.م" و اشتباهات آن، رهبران در دو جهت منفی تکامل نمودند.

انجینیر عثمان و مضطرب باختری ابتدا از مبارزه سیاسی دست کشیدند، ولی بعد از کودتای هفت ثور به افرادی در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی و عمال بومی آن تبدیل شدند.

در حالیکه بخش دیگر که بعداً شاخه اصلی "ساما" را تشکیل دادند، از ملاقات با سردار عبدالولی داماد ظاهر شاه و شرکت در مبارزات انتخاباتی پارلمانی در دوره سلطنت وی گرفته، تا ملاقات با حیدررسولی وزیر دفاع در حکومت جمهورییت داودخان و ملاقات با وزیر خارجه حکومت تره‌کی - حفیظ‌الله امین - پیش رفتند، تا بتوانند زمینه‌های مبارزه قانونی را برای خودشان در دوره‌های مختلف فراهم نمایند. این حرکات بغایت نادرست نمی‌توانست بر هواداران و بدنه سازمانی "ساما" تاثیرات منفی بیشتری نگذارد. از همین روسامایی‌های پروتوکولی از

همکاری مستقیم با گروه "گاسکیت" گرفته تا بوجود آوردن غوند هائی برای حمایت از ارتش شوروی و رژیم مزدور و شرکت در پارلمان نجیب ابا نوری زدند .
از جانب دیگر برنامه های ارایه شده از جانب "ساما" چون برنامه درونی ، اعلام مواضع و طرح "جبهه متحد ملی" با خواسته های جمهوری دموکراتیک پارلمانی در برنامه درونی که بعد از خروج قوای اشغالگر نوبت اجراء آن می رسد؟! و طرح جمهوری اسلامی که گویا منطبق به اوضاع عمومی موجود در زمان قوای اشغالگر و روحیه استقلال طلبانه می باشد و در اعلام مواضع منعکس شده بود ، خود تکامل منفی دیگری بود که نمی توانست دنباله روی از نیروهای ارتجاعی اسلامی را تبلیغ و تشویق نکند .

به این ترتیب بسیاری از رهبران و خط رسمی حاکم بر آن نه با فعالیت قانونی مخالفت نمودند و نه با مبارزه پارلمانی و پارلمانتاریزم این واقعیت را نه تنها شرکت ، مضطرب باختری و... در انجمن های "ادبی" و جرگه های دولت نجیب تأیید می نماید ، بلکه کاندید بودن شخص مجید کلکانی در پارلمان ظاهرخانی ، و نماینده بودن صمد سنگی از کوهدامن در پارلمان نجیب و کاندید شدن بعضی شخصیت های دیگر منسوب به ساما در فعالیت های انتخاباتی نهادهای باصطلاح انتخابی در شهر کابل و اشتراک افراد پرتوکولی در "جبهه متحد چپ" تشکیل شده از جانب حکومت نجیب نیز شهادت می دهد .

باین ترتیب چرا بقایای این جریان انحرافی حق نداشته باشند از طریق شرکت در شورای اهل "حل و عقد" به آقای ربانی رأی ندهند و برخی دیگر از سامائی ها با همراهی ملیشه ها و حزب وطنی ها همصدا شده ، از امپریالیستها و "ملل متحد" نخواهند تا با مداخله در افغانستان یک نظام پارلمانی نیمه فیودالی - نیمه استعماری مورد توافق "نظم نوین جهانی" را بوجود بیاورند؟!
تمایل به مبارزات قانونی ، پارلمانتاریستی جلب کمک های مرتجعین ، تن دادن به فعالیت پوششی منحیث شکل عمده پیشبرد مبارزه علیه این یا آن بخش ارتجاعی ، با درفش مستقل نجنگیدن و درین جهت مبارزه نکردن ، برخورد پوپولیستی و دنباله روانه و تن دادن به خواسته های عقب مانده مردم ، صفت مشخصه و موضع عملی تمام گروه های سنتریست ، سه جهانی ، خوجه ایست ها و طرفداران جمهوری اسلامی در کشور ما بوده است این چنین گروه ها نمی توانستند با یک چنین مواضع نادرست ، در کشور استبدادی ای مثل افغانستان که هیچ جناح ارتجاعی جزبازبان تفنگ حرف نمی زند ، به سرنوشت بهتری که الحال بآن مبتلا اند ، دفع یابند ، آنها حاصل مبارزه چهارده ساله خود را که عبارت از انحلال و ازبین رفتن بسیاری از آنها و تبدیل شدن برخی شان به مهره های حقیری در حکومت اسلامی باشد ، درویده است .

حزب کمونیست افغانستان با اتکاء به درفش مائوئیستی و برخورد نقادانه اش به این تجارب رقت بار است که توانست در مرانامه اش با صراحت بیان نماید که : "حزب کمونیست افغانستان نمی تواند مبارزه در راه بدست آوردن حق فعالیت قانونی و استفاده از مزایای پارلمانتاریزم را مد نظر قرار دهد ، زیرا در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان نه تا حال سیستم بورژوا - دموکراتیک بوجود آمده و نه در آینده بوجود خواهد آمد . حتی بفرض بوجود آمدن چنین سیستمی ، حزب کمونیست می باید انتخابات پارلمانی را قویا "تحریم نماید ، زیرا که فقط و فقط همچون پرده نازکی چهره کریه استبداد حاکم بر جامعه را خواهد پوشاند و نظام سرودم بریده ای بیش نخواهد بود .

حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی و تحقق اهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی و در یک کلام جنگ انقلابی نمی تواند سراغ نماید .
اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ می تواند بکف آید " . (مرانامه ح . ک . ا . مبحث استراتژی جنگ خلق)

دلیل دیگر حزب بر غیر ممکن بودن استفاده از راه های قانونی ، منجمله مبارزه پارلمانناریستی اینست که :

1/ حزب کمونیست افغانستان منحصیٹ یک حزب مائونیست بخوبی می داند که ، تمام احزاب اسلامی افغانستان اعم از بنیادگرا و میانه رو که نیروی اصلی و عمده قدرت سیاسی کشور در شرایط حاضر اند ، نه تنها حاضر بقبول حضور علنی و موجودیت قانونی حزب مادر افغانستان نیستند ، بلکه حتی موجودیت یک نفر کمونیست را که صرفا از لحاظ عقیدتی خود را کمونیست بخواند و هیچ کاری هم به نظام آن ها نداشته باشد ، نمی توانند تحمل نمایند.

2/ این احزاب ارتجاعی نه صرفا مانع فعالیت و موجودیت کمونیست ها در کشور اند ، بلکه اجازه آنرا نیز نخواهند داد که گروهی خود را دموکرات وانمود نموده و برنامه اش غیر اسلامی باشد .

3/ بر علاوه احزاب اسلامی ارتجاعی حاکم ، گروه ها و احزاب منافق ائتلافی آنها که خود را زیر چتر اسلام پنهان نموده اند ، مثل جنبش ملی - اسلامی سازمان رهایی ، نفوذی های دیگر - انحلال طلبان و تسلیم طلبان ملی ، طبقاتی سابقا شعله ای نیز بخاطر خوش خدمتی به مرتجعین اسلامی امپریالیستهای غربی و استحکام " نظم نوین جهانی " بر غیر قانونی بودن فعالیت گروه های غیر اسلامی بیش از پیش مهر تأییدی کوبیده اند ! !

4 / حزب کمونیست افغانستان نه تنها برای حفاظت از خودش ، بلکه برای گسترش فعالیت های مبارزاتی اش ، بسیج توده ها ، حمایت از انقلاب و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین ، بر نیروی مسلح و مسلح بودن خود تکیه نموده و درین جهت اهتمام می ورزد. زیرا حزب ما بخوبی می داند که بدون داشتن نیروی مسلح متعلق بخودش هیچ زمینه ای برای پیروزی نخواهد داشت . بر اساس یک چنین تحلیل است که حزب ما بدرستی صف کمونیستها را در لحظه فعلی در سطح جامعه ، برخلاف تصورات لیبرال مشرب ها و عناصر مالیخولیائی " مشخصا باضعف نظامی و فقدان نیروی مسلح متعلق بخود شان " مشخص می نماید . از همین رو در بحث تدارک برای برپائی جنگ خلق و وظیفه مهم لحظه کنونی اش را چنین بیان می نماید : " جنگ خلق جنگی است نقشه مندانه که توسط یک نیروی نظامی ضعیف و کم توان انقلابی علیه نیروهای نظامی وسیع و پر قدرت ارتجاعی بر اه می افتد .

بناء این جنگ نمی تواند بصورت خود بخودی آغاز شود، بلکه برپائی و پیشبرد آن مستلزم تهیه و تطبیق نقشه ها و پلان های معین و مشخص است که حزب و توده های تحت رهبری آنرا غارت سازد . عملا جنگ را آغاز نماید . فقط با پیشبرد موفقانه فعالیت های تدارکی است که جنگ خلق می تواند بر پا گردیده و به پیش برده شود . ازین سبب قبل از شروع جنگ خلق تدارک برای برپائی آن و پس از آنکه برپا گردید پیشبرد آن به مثابه محور تمامی اشکال فعالیت های مبارزاتی حزب محسوب می گردد . عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری حزبی توجهی به امر کبیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد . "

(مرانامه ح . ک . ا . مبحث جنگ خلق)

در اخیر این موضوعی را نیز نا گفته نمی گذاریم که ، در سر راه پیشرفت و گسترش حزب ما ، پیشرفت انقلاب ، ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها و آماده ساختن شان برای حمایت فعال از حزب کمونیست بمنظور مبارزه برای کسب حاکمیت برای خود شان ، مشکلات واقعی ای وجود دارد . ولی این مشکلات موجود در راه انقلاب خللی در اراده خلل ناپذیر حزب ما در صعود بر قله ها و فتح آن قله ها بوجود نمی آورد . زیرا احزاب ما هراسی از پیچ و خم موجود ندارد و بخوبی می داند که انقلاب نه مجلس رقص است ، نه محفل ادبی و نه گلدوزی روی تکه ابریشم .

انقلاب وظیفه نیروهای مصمم و معتقد به کمونیسم و متکی به توده هاست . ما با اتکاء مان به توده ها و اعتقاد به جلب حمایت و اعتماد آنها ، یقین داریم برناهمواری های لحظه کنونی فایق خواهیم آمد و درفش انقلاب و مائوئیسم را بر فراز صخره های هندوکش و بابا بر خواهیم افراشت .
 با اعتقاد خلل ناپذیر در چنین راهی به پیش !
 زنده باد انقلاب ، زنده باد مائوئیسم !
 مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم !

نقدی بر جراید احزاب

اتهامات دروغین بر " مائوئیست ها "

جراید احزاب اسلامی تا آنجا که بحال خود شان مفید میدانسته اند از تبلیغات علیه بسیاری از غرب گرایان و " چپی " های دیروزی زیر نام گروههای مائوئیست و شعله ای خود داری نکرده اند . برای فریب توده ها نه تنها " جمعیت انقلابی زنان " و " افغان ملتی " ها را مائوئیست و کمونیت سمعرفی نمودند ، بلکه خلقی ها و پرچمی ها و اکنون بقایای ائتلافی حزب وطن و ملیشه های بدنام رشید دوستم و جبار نیز کمونیست نامیده می شوند .

اینکه خلقی ها و پرچمی ها و بداران شوروی آنها ، کمونیست بودند یا اینکه رویونیست و مرتجعینی همانند مرتجعین غربی و احزاب ارتجاعي دیگر ، می توان از روی برخورد مائوئیست ها طی سی و پنج سال گذشته درک نمود . حتی حق شناس نیز نمی تواند وقتی در جریده " فتح " ارگان جمعیت اسلامی مورخ 1992/12/26 تحت عنوان " برگي از تاريخ " به بررسی سیر تکوین و تحولات جریان دموکراتیک نوین در افغانستان می پردازد ، انکار نماید که " گروه کمونیستی شعله جاوید " قاطعانه از دربار تا بازار را مورد انتقاد قرار می داد و با خلقی ها و پرچمی ها سخت دشمنی و مبارزه می نمود .

هدف دشمن از پیوند دادن مائوئیست ها با خلقی ها و پرچمی ها و انگشت انتقاد گذاشتن بر فعالیت های پروتوکولی و ائتلاف برخی افراد و گروههای سابقا شعله ای ، در واقع بدنام ساختن کمونیسم و سیاه جلوه دادن آن می باشد . اما تاریخ شاهد است که کمونیست ها سرشت ویژه ای اند ، در خلوص نیت شان نسبت به توده های زحمتکش شکی نیست و در راه تحقق آرمان والای يك جامعه فارغ از تناقضات طبقاتی ، جنسی ، ملیتی ، فحشا و ریاکاری ، سربازتر و پیگیر تر از آنها هیچ نیروی پیدا نخواهد شد . این را از مارکس تا مائو و الحال در مناطق تحت کنترل حزب کمونیست پرودر يك بر سوم خاک پرو می توان شاهد بود .

اما در بحث کنونی ، ما صرفاً به رد اتهامات جریده شهادت ارگان مرکزی حزب اسلامی و جریده " فتح " ارگان جمعیت اسلامی می پردازیم که مائوئیست ها را یکی از عاملین نفاق در بین خود شان و باعث جنگ های اخیر کابل می دانند .

جریده " شهادت " ارگان مرکزی حزب اسلامی گلب الدین در شماره روز پنجشنبه چهارم فیبروری 1993 خود با انتقاد از ائتلافی بودن حکومت ربانی در پهلوی ذکر نام جنرال های پرچمی و ستمی ، مائوئیست ها را نیز شامل در این ائتلاف دانسته و به خاطرات مثبت قبول خود از داکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی و توریزم منحیث يك مائوئیست سرشناس یاد آوری می نماید .

حق شناس نویسنده کتاب " از امیر دوست محمد تا ببرك " برعکس آرزو می کند که شعله ای ها مانند گذشته دست به " گمراه ساختن و به بیراهه کشیدن نوجوانان بی تجربه ... " نزد ، " از تجارب

تلخي که کمونیزم در کشور ما اندوخت درس عبرت گیرند " تا بیش از این جوانان و مردمان ما در " گوشه و کنار جهان آواره " نشوند ! ؟

دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان در بیانیه مورخ 1371/6/15 خویش که در شماره ششم شعله جاوید منتشر شده است ، ریشه اختلافات بین حزب اسلامی گلب الدین و جمعیت اسلامی را به سال های قبل از کودتای ننگین 7 ثور مربوط دانسته می نویسد : " خصومت حزب اسلامی حکمتیار با جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی ، از سابقه درازی برخوردار است . شکست کودتاها و حرکت های نظامی " نهضت اسلامی " - نهضتی که بعدا احزاب اسلامی و بویژه ، جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بر بستر آن ایجاد گردیدند - علیه رژیم داود خان ، که توسط سی ، آی ، ای آمریکا و آی . اس . آی پاکستان سازماندهی گردیده بود اختلافات میان جناح ربانی و گلب الدین را تا سرحد خصومت تشدید نموده و افراد معینی از جناح ربانی منجمله انجینیر جان محمد پنجشیری توسط گلب الدین و طرفدارانش که در پاکستان از پایه های قوی تری بر خوردار بودند به قتل رسیدند . (ص 3 ، ستون اول ، شعله جاوید ، ش 6)

اینست گوشه ای از تحلیل حزب کمونیست افغانستان از ریشه اختلافات بین جناح های اسلامی . حال ببینیم خود شان در مورد اختلافات موجود در بین خود چه می گویند . مجله امید که خود را یک نشریه اسلامی آزاد و غیر وابسته می خواند ولی بیشتر به سیاف وابسته است در شماره مسلسل 30 و 31 جوزا و سرطان 1371 شماره ایکه سه ماه بعد از استقرار دولت اسلامی 8 ثوری انتشار یافته است ، در مبحث تحت عنوان " بحران اعتماد اساسی ترین مشکل دوران جهاد " می نویسد : " هر گاه تاریخ چهارده ساله اخیر جهاد و هجرت را ورق زنیم ، به نمونه ها و مثال های بارز این موضوع بر خواهیم خورد :

در ماه میزان سال 1357 در اثر تلاش پیگیر علمای محترم و فشار محصلین نهضت بالاخره دو تنظیم جهادی موجود در آن زمان یعنی حزب اسلامی به رهبری قاضی محمد امین و جمعیت اسلامی به رهبری استار ربانی با هم اتحاد نمودند و رهبران هر دو تنظیم یاد شده از مقام امارت تنظیم های مربوطه مستعفی و اتحاد دو تنظیم راتحت نام حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اعلام نمودند قابل تذکر است که امیر حزب قاضی محمد امین و معاون آن انجینیر حکمت یار از یکطرف و استاد ربانی رهبر جمعیت از سویی دیگر به نسبت عدم اعتماد و عدم پذیرش رهبری یکدیگر (تکیه از شعله جاوید است) ، بالاخره حاضر شدند تا مولوی محمد نبی محمدی یعنی فرد سوم و خارج از نهضت را بحیث امیر انتخاب نمایند . باید یاد آوری نمود که در سال 1354 به نسبت اختلاف بین صفوف واحد نهضت اسلامی ، نخستین فاجعه در تاریخ نهضت روی داد و آن اینکه نهضت واحد اسلامی ما به دو بخش حزب و جمعیت تقسیم گردید که در راس حزب آقای حکمت یار و در راس جمعیت آقای ربانی قرار گرفت و زمانی که برای وحدت مجدد تلاش صورت گرفت ، به نسبت عدم اعتماد بر یکدیگر قاضی محمد امین را بحیث امیر پذیرفتند حالانکه موصوف در آن زمان از افراد معروف نهضت نبود " . (ص 31 ، ستون دوم و سوم ، مجله امید)

حال ببینیم آقای حکمت یار خود طی سال های 1363 و 1365 در مورد اختلافات بین احزاب اسلامی چه بینشی داشته اند .

حکمت یار در بیانیه 23 حوت سال 1363 خود در دفتر مرکزی حزب اسلامی وقتی بر شکست اتحاد بوجود آمده بین جمعیت ، قاضی امین و قادی محمد نبی ، سیاف ، خالص و حزب خودش صحبت می نماید ، به مطالب زیر توجه شنوندگان خود را جلب می کند :

1- حکمت یار می گوید " آیا این گروهها را نمی شناختیم ، از طبیعت افراد شان آگاه نبودیم ؟ تجربه نداشتیم ؟ بارها اتحادنیامده بود؟ هر اتحادی باعث زایش گروه دیگری نشده بود ؟ یک مولود ناخلف

نا مقدس تحویل نداده بود؟ (تکیه از شعله جاوید است) همه اتحادنتیجه اش این نبود، رکود ماها، تعدد احزاب، تولید گروه‌های دیگر، اختلاف در تنظیم‌ها (ص 7 بیانیه)

2- وقتی حکمت یار می‌گوید "چه کسی به عهدش استوار است و چه کسی دفاتر را اشغال میکند، چه کسی کودتاها را براه می‌اندازد، چه کسی باعث افتضاح و رسوائی در اتحاد می‌شود" منظورش از چپاول دفاتر مالی توسط سیاف می‌باشد (ص 12 بیانیه)

3- وقتی به عامل نفاق و انشعاب در اتحاد اشاره می‌نماید، می‌گوید "من مطمئن هستم نقش افراد خود فروش و خود باخته در ایجاد این اختلاف از هیچ کس پنهان نیست، عوامل بزرگ اختلاف و درگیری‌ها را همان افراد خود باخته و بی‌هدف خود فروش فراهم می‌کنند..." (ص 13 بیانیه)

هکذا حکمت یار وقتی در قبال سفر بعضی از رهبران به آمریکا سخنرانی‌ای بتاريخ 1365/4/26 ایراد نموده، تمام آنها را که به این سفر رفته بودند، تقبیح نمود، چنین می‌گوید "افرادی که علیه ماجبه می‌گیرند و به گروه‌های مختلفی منسوبند این‌ها در واقع افراد یک صف اند، منتهی در گروه‌های مختلفی جا گرفته اند، افراد یک صف اند، دارای یک خصوصیت اند، دارای یک سابقه، یک خط و لی منتهی در احزاب مختلف بی‌پرنسیب و بی‌اصول پذیرفته شده اند... همه نیروهای شروفساد که اسلام را برای خود خطر می‌دانند... با ما جبهه می‌گیرند... بد تراز کمونیست عمل می‌کنند، ملت را از جهاد و مجاهد متفر می‌سازند..." (ص 25 و 26 بیانیه حکمتیار از کتاب راه ما بسوی هدف).

عدم پذیرش یکدیگر و عدم اعتماد بر یکدیگر از سال 1354 بنابه ادعای مجله امید وجود داشته است، مولد ناخلف و نامقدس نیز اصطلاح آقای حکمت یار است در مورد مخالفین اسلامی اش که طی بیانیه‌های سال 63 و 1365 وی مطرح شده اند و قضایای مربوط به بعد از 8 ثور و یا معاهده جبل السراج نیست.

برهان الدین ربانی، سیاف، مولوی منصور، حضرت و پیر سید احمد گیلانی نیز هر یک بنوبه خویش علیه گلب الدین و همدیگر مطالبی گفته اند. وقتی مولوی خالص در اطلاعیه "تاریخ ژوند" یا "زندگی تلخ" خود در سال 1362 از حمایت جنرال میرکی هاونه رسیدن حتی یک چپلی به مجاهدین شکایت می‌نماید، عمدتاً گلب الدین را مورد انتقاد قرار می‌دهد. صبغت الله مجددی در زمان ریاست جمهوری موقت حکومت راولپنڈی اش در دفاع از جمعیتی‌ها در مورد واقعه کشتار دسته جمعی قوماندانهای جمعیتی در ولایت تخار، گلب الدین را نوکر آمریکا و گیرنده بیشترین امکانات آمریکا خوانده بود ولی حالا ربانی و مسعود بدتر از ملیشی‌های رشید دوستم اند. برای ربانی مقایسه گلب الدین با نجیب عیب‌چندانی ندارد و داکتر سیاف نیز در این اواخر برای صحت یابی گلب الدین دست بدعا بلند نمود و ویرا مریض روانی تشخیص نموده است. به این ترتیب عوامل اصلی نفاق بنابه اعتراف خودشان نه خلقی‌ها و پرچمی‌ها و نه هم‌سیمی‌ها و "مائوئیست"‌ها، بلکه عوامل عدیده موجود در بین خودشان می‌باشد که از همان آوان پیدایش "نهضت اسلامی" شان در بین آنها وجود داشته و در مراحل مختلف به دلیل پیچیده شدن وضعیت شان و تداخل عوامل ثانوی دیگر بیشتر از پیش تشدید شده است.

بطور مثال: گلب الدین و جریده "شهادت" که حاضرند روزانه دهها واقعه را جعل و صداها قسم ناحق و شهادت‌های دروغ و ناروا را در یک چشم بهم زدن ردیف نمایند، ادعا داشتند که جنگ اواخر ماه اسد و اوایل سنبله 1371 را بخاطر نجات جان و شرف شهریان بی‌دفاع کابل از دست درازی‌های ملیشی‌های رشید دوستم براه انداخته اند. در حالیکه در جنگ جاری (جنگ ماه دلو)، ملیشه‌های دوستم کاملاً بیطرف و از تعرض راکتی حزب اسلامی محفوظ مانده اند، و شهادت نیز با نشر مصاحبه‌ای مدیر مسئولش که با صبغت الله مجددی به عمل آورده بود، قبلاً از قول حضرت "قوت‌های جنبش سمت شمال" را آدم‌های خوب و مسلمان تعریف نمود که حکومت

های آینده افغانستان نمیتوانند بدون جلب حمایت آنها بوجود آمده و دوام بیاورند. در عین حال شهادت با خط درشت و برجسته از کوشش های مخلصانه حضرت در بوجود آوردن تفاهم و بهتر ساختن مناسبات حزب اسلامی بارشید دوستم چراغ سبزی به ملیشه های رشید دوستم نشان داده بود .

بعد از این دو واقعه دیگر قضیه بیرون راندن ملیشه ها از شهر کابل منحصیث یکی از پیش شرط های قبول شرکت حزب اسلامی در دولت ربانی ، از آجندای این حزب خارج کرده شده است ! ! با وجود این حزب اسلامی می کوشد مثل سایر " تنظیم های جهادی " جنایات خود ش را برگردن دیگران اندازد ! زهی وقاحت و زهی بیشرمی و نفرین ابدی بر این چنین دیده درائی ها !

مردم زحمتکش و مصیبت دیده کشور ما بخصوص توده های مسکون در شهر کابل که بعد از ضد انقلاب 8 ثور بیشتر از نقاط دیگر کشور در آتش جنگهای احزاب اسلامی می سوزند ، باید این را بدانند که عاملین اصلی جنگ کنونی بین دسته های ارتجاعی اسلامی هم در کابل و هم در نقاط دیگر عمدتا خود مرتجعین اسلامی اند ؛ نقش نیروهای متعلق به حکومت سابق مثل خلقي ها ، پرچمی ها و ستمی ها و نقش " شعله ای های " حزب عدالت دهقانی و آنهایی که بنا به ادعای حق شناسی در بین تنظیم های جهادی نفوذ نموده و الحال در پهلوی دولت ربانی ایستاده اند ، جنبه تابع و درجه دوم دارد و بهیچ صورت نمی تواند از لحاظ نقش خود با نقش احزاب جهادی که نیروی اصلی قدرت سیاسی کشور بشمار می روند برابری نماید .

اگر به بزرگترین نیروی مورد تنازع بین دسته های اسلامی که عبارت از ملیشه های سمت شمال یا جنبش ملی - اسلامی است توجه نمائیم ، متوجه می شویم که همین نیرو با وجود قدرت کافی ، با وجود قبول این واقعیت از جانب نیروهای اسلامی که این جنبش نقش برجسته ای در سرنگونی حکومت نجیب داشته است ، نتوانست در شورای اهل " حل و عقد " نماینده ای بفرستد و نیروهای نظامی اش همیشه خود را بخشی از اردوی اسلامی و تابع وزارت دفاع می خوانند .

یکی از دلایل تاکید حزب کمونیست بر ضرورت موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثوری در فراخوان شماره پنجم شعله جاوید و تاکید مجددش درین شماره اینست که گروههای قبلا موجود و مدعی مبارزات ملی ، دموکراتیک و انقلابی ، در صورت اقدام به موضع گیری علیه این ضد انقلاب باین نکته نیز متوجه خواهند شد تا با افشاء و تقبیح آن رفقای شان بپردازند که خود را در خدمت این ارتجاع قرار داده اند ، ولی سکوت چندین ماهه نمی تواند حدس و گمان های را افزایش ندهد که همان پالیسی های دنباله روانه حاکم بر رهبری گروهها در زمان موجودیت نظام 7 ثوری اکنون هم به قوت خود باقی است ؛ " رهبران " و صاحبان ادعا هیچ اکراهی ندارند تا خود یا رفقای شان به مداح و آرایشگر نظام اسلامی 8 ثوری تبدیل شوند نظامی که چون گرگ گرسنه و درنده وحشی بجان مردم افتیده تا آخرین هستی شان را تاراج و ناموس شان را برباد دهند .

اما در مورد ادعای مائونیست بودن این ائتلافیون باید بگوئیم که اینها حتی در همان آوانیکه خود را شعله ای می دانستند هیچ گاه مائونیست پیگیر نبودند ، اکثر آنها بیشتر از لحاظ موضع گیری های شان ضد مائووسنتریست بوده اند .

مثلا همین آقای دکتر عبدالرحمن که قبلا به يك گروه ، سنتریست منسوب بود ، نمی توانیم رهبر آن گروه منحل که هزار ها کیلومتر دوراز افغانستان بسر می برد ، برایش هیچ مطرح هست یا نه که در افغانستان چه می گذرد ، و ثمره فعالیت های ضد مائونیستی اش چه ارمغانی ببار آورده است ؟ ما نمی دانیم و جدان خفته " رهبر " با تغییرات بوجود آمده بر اوضاع جهانی و کشوری که بر ضرورت ایستادن در صف انقلاب اصرار می ورزد ، بیدار شده ، حاضر خواهد شد با انتقاد از انحرافات گذشته اش و جبران آنها ولودر اخیر عمر هم باشد خود را در خدمت انقلاب قرار دهد یا خیر ، در حالیکه آرزومندی حزب کمونیست افغانستان اینست که : همه آن های که دیروز به شکلی

از اشکال ولو با خطا و اشتباهات آرزوی خدمت به انقلاب و کمونیزم را داشتند ، پا پیش گذاشته و از هرگوشه ای بخشی از وظایف انقلاب و مبارزه علیه این ارتجاع را به پیش برند. اما در مورد ادعای درس گرفتن از گذشته و آواره ساختن مردمان ما در گوشه و کنار جهان ، ودل سوزی حق شناس به مائوئیست هایا بعبارت دیگر چراغ سبز نشان دادن جمعیتی ها به " مائوئیست" ها کافیسست بدوموضوع زیر اشاره نمائیم .

1- اگر حق شناس به جنایات تقریباً هشت ماه حکومت اسلامی ربانی توجه نماید ، می تواند نه تنها گراف آواره شدن مردم ما را بادوران خلقی ها و پرچمی ها مقایسه نماید ، بلکه می تواند گراف جنایات دیگر دولت اسلامی خود را در طی این زمان با جنایتکاران قبلی که حال در پهلوی خود این آقایون قرار دارد نیز مقایسه نماید .

2- می گویند در چاه ، فضلات را مینداز تا مبادا مجبور شوی خود از آن آب بنوشی . حال حق شناس همراه با تمام تنظیم های جهادی اش که تا آخرین روزهای حکومت بازمانده از دوران اشغال با تقبیح جنایات آنها و ادعای گرفتن انتقام خون شهدا و طلب نمودن جبران خسارات وارده بر کشور و مردم ما ، توده ها را می فریفتند ، حال " مجبور اند " و " اقتضای " وضعیت بعد از سرنگونی حکومت نجیب و عفو عمومی " ایجاد می نماید که نه تنها در قبال آن جنایات نابخشودنی سکوت اختیار نمایند ، بلکه در همراهی و ائتلاف با آنها هستی مردمان مان را می چاپند و از تعرض در جان و ناموس توده ها مضایقه ای ندارند .

3- چراغ سبز نشان دادن حق شناس را هیچ مائوئیستی قطعاً نخواهد پذیرفت و نمی پذیرد و نه حاضر است خود را شریک جنایات آنها بسازد .

مائوئیست ها نه حاضر به همکاری با دولت اسلامی اند و نه هم آرزو دارند از طریق گرفتن خود در پهلوی یک جناح ارتجاعي در تشدید جنگ های جنایت کارانه کنونی سهم شده و برآن هیزم اندازند . مائوئیست ها با تقبیح این جنگ ها و شریک دانستن خود در درد و غم توده ها ، جدا تلاش می ورزند فقط با درفش خود ، بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین از طریق برپایی جنگ خلق ، جنگ خود را با ارتجاع آغاز و به پیش برند .

قوای امپریالیستی از سومالی گم شوید ! یانکی گوهوم !

با تهاجم و تجاوز امپریالیستی تحت هر بهانه ای که صورت گرفته مقابله کنید !

اینک ما شاهد چرخشی جدید در تهاجم امپریالیستی هستیم : " کمک بشر دوستانه " ، هزاران تفنگدار دریائی آمریکا و همپالگان ، لژیون خارجی فرانسه همراه با مشتکی گروههای مزدور از سوی چند رژیم نوکرمنش " جهان سوم " به سومالی هجوم بردند . این تهاجم به شیوه متقرعنه سلطنت های استعمار گران کهن صورت می گیرد . آنها موگادیشو پایتخت سومالی را تسخیر کردند . اینکار را سازمان ملل متحد (مکان نمایش معامله گری اربابان امپریالیست و چند نیروی معدود دیگر) بدون آنکه دعوتی از سوی سومالی انجامن شده باشد تصویب کرده است . ارتش های امپریالیستی درحالیکه بار دیگر ایالات متحده ، سرکردگی شان را دارد با سلاحهای پیشرفته بر سر یک کشور ضعیف از لحاظ نظامی و شدیداً فقیر و خراب شده ریخته اند تا اهالی را راجبور به انقیاد کنند . آنها کارگران غیر مسلح بنادر را بطور گروهی دستگیر می کنند و حتی خانواده های که شبانه در سفرند را بقتل می رسانند . آیا آنها هواپیما های بیشتری را برای توزیع

بیشتر مواد غذایی در میان دهقانان مناطق دوردست در عمق کشور اختصاص داده اند؟ واضح است که نه. حتی یکی از ژنرال‌های آمریکایی علیه اظهارات بی‌معنا مبنی بر اعزام تفنگداران دریایی به سومالی بخاطر توزیع مواد غذایی هشدار داد.

مادر گذشته نیز شاهدچنین تهاجماتی بوده ایم. از آخرین نمونه آن که قتل عام با تکیه به تکنولوژی برتر در عراق بود گرفته تا پاناما و گرانادا. آیا لازمست که باز هم بشماریم؟ تفنگ داران دریایی آمریکا يك " نیروی ممتاز " است که حتی طبق معیار های آمریکا از سببیت ویژه ای برخوردار می باشد. افراد این نیرو با چنین هدفی برگزیده شده و تعلیم می یابند. لژیون خارجی فرانسه نیز از جنایتکارانی تشکیل یافته که به آنها در مقابل خدمت بعنوان مزدور امپریالیزم فرانسه قول کسب هویت جدید داده اند. در سراسر تاریخ قوای مسلح با استفاده از شیوه های وحشیانه گوناگون، ابزار عمده عمال و حفظ بردگی مستعمراتی و نیمه مستعمراتی بر توده های " جهان سوم " بوده اند.

آمریکا با حجاب ضخیم دروغ و تحریف توانسته از مسئله " گرسنگی در سومالی استفاده کرده تا برای پیشبرد وقیحانه این تهاجم، افکار عمومی بین المللی را متقاعد ساخته یا حد اقل خنثی نگهدارد. آنها در پی تحمیل توده های سراسر جهان بنحوی هستند که مردم گمان برند طبیعت خون آشام، سرکوبگر و ارتجاعی امپریالیزم دگرگون گشته است. آنها کانگسترهای مسلح و فراکسیون های متخاصم ثروتمند و فئودال که بیشتر شان مخلوق خود امپریالیستها هستند را مسئولین هرج و مرج، بدبختی و فلاکتی که توده های سومال را عذاب می دهد، معرفی می کنند. ارتش آمریکا تحت عنوان ممانعت از مرگ توده ها، قبای ناجی توده های محتضر سومالی را به تن کرده و بر تهاجم خود مهر بشر دوستی می کوبد.

واقعیت این است که همانند هر گوشه دیگر از جهان ستمدیده، ود امپریالیستها و بویژه امپریالیستهای آمریکایی مسئول مستقیم و عمده گرسنگی، قحطی و مرگ صد ها هزار توده سومالیایی هستند. بعد از استقلال سومالی در سال 1960، اتحاد شوروی سابق به تامین کننده اصلی تسلیحاتی این کشور بدل گشت. اما از اواخر دهه 1970 جهتش را تغییر داد و به مسلح کردن منگیتو در اتیوپی پرداخت. آمریکا وارد معرکه شد و ارتش سومالی به شکلی غیر متناسب با جمعیت و قابلیت اقتصادی کشور جهت تامین آن گسترش یافت. حکومت مستبد نظامی و تنفر انگیز ضد خلقی " زیاد باره " را آمریکا حمایت کرد تا در منطقه ای که از لحاظ استراتژیک برای رقابت ابر قدرتها دارای اهمیتی قابل توجه بود بر تری را بدست آورد.

وامها و کمکهای غذایی امپریالیستی، وابستگی را پدید آورد و این همواره برای امپریالیستهای حائز سود بوده و نهایتاً سدی در برابر اقتصاد و کشاورزی سومالی بوجود آورد. نتیجه چه بود؟ يك دستگاه نظامی همراه با يك بوروکراسی که مرگ صنایع بومی، سرمایه ملی و يك کشاورزی متنوع و خود کفا را ببار آورد. همراه با وامهای امپریالیستی سیاست خفه کننده صندوق بین المللی پول مطرح شد؛ یعنی برنامه های تنظیمی این نهاد برای تضمین بازپرداخت قروض، علیرغم این واقعیت که سومالی از منابع کشاورزی که براحتی برای تغذیه اهالی خود کشور کفایت میکند برخوردار است، به واردات مواد غذایی وابسته شد.

طبقه کمپرادور و ثروتمند و بوروکراسی یادکرده دوشادوش يك قشر میانی گسترده و انگلی شهری با تولید هیچ ربطی نداشته و عمدتاً بر تجارت، تامین سلاح، معاملات کنتراتی متکی بودند. و این فعالیت هر شکلی از سود جوئی، رشوه خواری، فساد، نابرابری درآمد ها و دزدی را شامل می شد. با سقوط منگیتو در اتیوپی و تعیین کننده تر از آن، با سقوط اتحاد شوروی که حامی عمده منگیتو بود سومالی اهمیت نظامی - استراتژیک خود را برای آمریکا از دست داد و آمریکا پشت رژیم " زیاد باره " که بعنوان يك رژیم دیکتاتوری بطور فزاینده ای افشا شده بود را

با خرسندی خالی کرد. زمانیکه دولت و ماشین نظامی متورم و قشر انگلی میانی شهری دیگر نمی توانست خود را بدون حمایت مصنوعی از خارج سر پا نگهدارد، بحرانی جدی بروز یافت. غارت و زدزدی از توده ها، بویژه از دهقانان به قاعده عمومی بدل گشت. اربابان فئودال و سران قبائل همانند گذشته در این جنایت شریک بودند.

با خاتمه جنگ سرد، کمکهای غذایی امپریالیزم آمریکا نیز خاتمه یافت. زمانیکه بازار از مواد غذایی و غلات خالی شد، دهقانان درمانده مجبور شدند بذرهایی که باید برای کشت آبی صرف میشد را بخورند. گرسنگی و مرگ در سطح وسیع، صد ها هزار نفر را واداشت تا روستاها را ترک گفته و به مراکز پرجمعیت شهری بویژه مگادیشو روان شوند. به این امید که نجات یابند. سرنگونی دیکتاتوری چند دهساله " زیاد باره " باعث یک خلاء قدرت شد. حکومتی در کار نبود. دولت فرو پاشیده بود. فراکسیون های نظامی و کمپرادوری رقیب برای بدست گرفتن کنترل باهم می جنگیدند. آنها برای آنکه جوانان را به ارتشهای خود جذب کنند اجازه غارت محمولات کمک های ارسالی را صادر کردند.

همه این عوامل که توسط خود امپریالیستها بویژه امپریالیزم آمریکا ایجاد و معین گشته بود، کشور را به ورطه یک قحطی شدید افکند. خشکسالی فقط اتفاقی شوم بود که به این بدبختی اضافه گشت. کمکهای امپریالیستی ممکن است برای بعضی از توده ها، برخی تسهیلات موقتی بهمراه داشته باشد. اما این نمایشات بشردوستانه نمی تواند مشکل اساسی توده ها را حل کند و نکرده است. مشکل اساسی آنها، جامعه مبتنی بر استثمار تحت نظام امپریالیستی است.

علیرغم همه جنجال های که درباره ژستهای بشر دوستانه امپریالیزم براه افتاده و علیرغم دروغها و تحریفات رسانه های امپریالیستی، دیگر مسلم شده که توده های وسیع سومالی به غیر از برخی کمپرادورهای چاپلوس و بخش کوچکی از طبقات میانی، از قوای مهاجم بعنوان ناجی (آنطور که خود وانمود می کنند) استقبال نکردند.

اگر سومالی هیچگونه منفعت مادی یا استراتژیکی در بر ندارد پس علت این تهاجم امپریالیستی چیست؟ واضحست که یکی از اهداف تهاجم به سومالی تعمیر و تحکیم مجدد ماشین شکسته دولت مرکزی در خدمت به امپریالیزم بوده است. هدف دیگر جلوگیری از گسترش حال و هوای جنگ قبیله ای و شورش گری مسلحانه در میان جوانان است تا مبادا به کشورهای ستمدیده همسایه نیز سرایت کند. منظور آنها از صلح و ثبات این است. اما مهمتر از اینها، امپریالیزم آمریکا از طریق رهبری این تهاجم میخواهد حق استقرار برای خود در آفریقا را در "نظم نوین جهانی" ادعایش تضمین کند. آفریقا قاره ای است که تا همین اواخر عمدتاً برای قدرتهای امپریالیستی اروپا نوعی مخزن جهت استثمار و سلطه بحساب آمده است. برای امپریالیستهای آمریکائی، تهاجم به سومالی بدان معناست که هیچ خطری، هیچ لطمه جانی مهاجمان را تهدید نمی کند. زیرا از یکطرف مقاومت انقلابی با یک ارتش دولتی واقعی که در برابر تهاجم مقاومت کند وجود ندارد، و از طرف دیگر بدنبال خاتمه جنگ سرد برای یک دوره موقتی شدت رقابت امپریالیستی کاهش یافته است. بنابراین این فرصت بسیار مساعدی برای آنها بوده تا تجربه عملی گران بهائی برای ضربات دقیق آتی خود کسب کنند. و بهانه این کار عالیست: "مداخله بشردوستانه".

امروز گرسنگی، قحطی و مرگ بسیاری نقاط در "جهان سوم" را تهدید می کند. این مسائل در بسیاری موارد بخشاء و ظاهراً زائیده بلایای طبیعی است، اما عمدتاً ناشی از عملکرد امپریالیستها و ماشین های غارتگر شان (صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و کنسرسیومهای اعطاء کمک) است. در حالیکه توده ها در این نقاط وسایر کشور های جهان سوم و به طرز فزاینده ای علیه رژیم های ارتجاعی و تحت الحمایه امپریالیزم به پا می خیزند. ما شاهدیم که

بسیاری از سوماتیایی ها تحت رهبری امپریالیستهای امریکائی این قدرت ها را بعنوان نگهبان و پاسدار جهان معرفی کرده و بهانه " مداخله بشردوستانه " را تکرار می کنند . در اینجا بدعت گذاری خطرناک را شاهدیم .

بطور مثال می توانیم مجسم کنیم که امپریالیستها به ابراز علاقه شدید و دروغین نسبت به توده های گرسنه پرو پرداخته اند و امپریالیستهای امریکایی با ارائه بهانه دیگر که " جنگ علیه مواد مخدر باشد " مجبور شده اند . با نیات حسنه " رنج اعزام تفنگ داران بیشتری را بآن کشور البته با اجازه سازمان ملل و قدری کمک از سوی موثلفان شان متحمل شوند .

برای توده های جهان این فقط می تواند به معنای یک نظم کهنه امپریالیستی غیر قابل تحمل تر ، همان نظام غارت ، بیعدالتی و تحقیر علیه خلق تحت شعار حيله گرانه نوین باشد .

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های وسیع سوماتی را فرا می خواند که باسر بلندی همه این دروغ های فریب کارانه در مورد مداخله امپریالیزم آمریکا را رد کنند و قاطعانه با تلاش های سلطه جویانه آمریکا به مقابله برخیزند . امپریالیستها موفق شدند به سوماتی تهاجم کرده و توده های این کشور را تحقیر کنند زیرا این توده ها نه متحدند و نه از رهبری یک حزب انقلابی پرولتری که تنها حزب قادر به رهبری یک مبارزه ضد امپریالیستی تاباخر است برخوردارند . آنها از جنگ خلق که برای رهائی از چنگال طبقات استثمارگر بومی و قدرت های امپریالیستی پشتیبان آنان ضرورت دارد ، محروم اند .

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، پرولتاریای انقلابی و توده های جهان را نیز فرا میخواند که قاطعانه با تهاجم به سوماتی و هر شکلی از مداخله ، تهاجم ، اشغال یا تجاوز امپریالیستی در هر نقطه ای از جهان و به هر بهانه ای که می خواهد باشد ، به مقابله برخاسته و شجاعانه در برابرش مقاومت کنند .

کمیته

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی 31 دسامبر 1992

درمورد جنگ داخلی در یوگوسلاوی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

با فرورفتن یوگوسلاوی در یک جنگ داخلی وحشیانه بین ملت‌های مختلف، باردیگر طنین آتش تفنگ‌ها، بالکان این راهروی قدرتهای اروپائی رابه تکانهای عصبی درآورده است. این جنگ از هر جنبه ارتجاعی، غیرعادلانه ودهشتناک است. ولی دلیل شروع آن، بر خلاف گفته سخنگویان غربی، "گم شدن" یوگوسلاوی در مسیر دموکراسی نوع غربی نیست. سرریز شدن تخصصات ملی و سابقه دار بالکان نیز به تنهایی برای توجیه آن کافی نیست. این جنگ بیش از هر چیز محصول تضاد های عمیق سیستم جهانی امپریالیستی است؛ این تازه ترین زمین لرزه امپریالیزم و حرکت سطحی شکافهای عظیمی است که پایه های این سیستم استثمارگر راز هم می‌درد و تنها در عرض دوسال گذشته حکومت‌های بسیاری راسرنگون کرده وده ها هزار نفر را به شورش در خیابان های ابر قدرت باقیمانده جهان کشانده است. همین دوسال پیش بود که بوش و همپالگی هایش وعده "نظم نوین جهانی" و تقسیمات "صلح" آمیز می‌دادند. در عوض سیستم آنها دارد باشدیدت فزاینده در جنگ‌ها و بحران فرو می‌رود. درحقیقت به "بی نظمی نوین جهانی" دچارند.

این بحران سیستم امپریالیستی ساختار حاکمیت سوسیال امپریالیستی شوروی راز هم گسست و حکام شوروی که دوباره بعنوان امپریالیست‌های روس تولید یافته و غسل تعمید شدند، مذبوحانه می‌کوشند قلمرو خود راز طریق تطبیقات نوین با امپریالیست‌های غربی حفظ کنند. این شرایط جدید، حلقه های ضعیف را در داخل و اطراف امپراطوری شوروی شکست: از ناگورنو-قره باغ، گرجستان و مالدوا تا یوگوسلاوی، بورژوازی ملل متفاوت باسیخونک امپریالیستها و قدرتهای منطقه ای، از سراسیتصال می‌جنگند تا موقعیتی نوین برای خود دست و پا کنند و یا حد اقل نابودی و تجزیه ای را که اکنون حتی نخبه های بوسنی - هرزه گوین را تهدید می‌کند، به تاخیر بیاندازند.

هر چند مسئولیت جنگ یوگوسلاوی رابه گردن "کمونیزم" می‌اندازند ولی باید گفت این کشور از مدت‌ها قبل تبدیل به کشوری از نوع سوسیال دموکراتیک در اروپای شرقی شده بود و این جسد از مدت‌ها پیش در حال تلاشی بود. چگونه؟ کمی بعد از جنگ دوم جهانی از زمانیکه تیتو به رد استالین و جنبش بین المللی کمونیستی پرداخت، یوگوسلاوی سرمایه داری رفرمیستی و سوسیال دموکراسی به شیوه مستقل خود رابنا کرد و بخشی از اقتصاد جهانی امپریالیستی شد؛ نظام "خودگردانی" یوگوسلاوی مورد تمجید بسیار هم واقع شد ولی شیوه یوگوسلاو دوام زیادی نداشت. اولین صادرات آن پرولتاریا یش بود که بشکل میلیونی رفتند تا صفوف تحتانی پرولتاریا در آلمان سوئیس و فرانسه را افزون کنند. بحران اقتصادی از اوایل سال‌های 1980 گریبان گیر کشور شد و دریوگوسلاوی نرخ تورم نسبت به اروپای بعد از جنگ دوم جهانی بی سابقه بود.

یوگوسلاوی که تحت حاکمیت یک بورژوازی استثمارگر بود نمی‌توانست مسئله ملی اش راحل کند (البته در این مورد دست کمی از ایالات متحده و بریتانیا نداشت) و در واقع تخصصات ملی روز بروز حادثر می‌شد. صربها با چنگ و دندان به موقعیت برتر خود چسبیده بودند، بورژوا های کروات و اسلوان از سلطه صربها به تنگ آمده بودند و کوسووهایی آلبانی هم "لگد خور" همه بودند. به مدت چند دهه، این مجادلات در محدوده های دولت مرکزی یوگوسلاو حفظ شد. ولی امروزه تفاوت اینجاست: ساختار کهن یوگوسلاو - که این سلسله مراتب ستم ملی رابصورت نهادی درآورده بود - بواسطه بحران امپریالیستی و تلاطمات بین المللی ناشی از آن مانند فروپاشی شوروی و ایجاد توازن قوای نوین در اروپا و جهان و تضادهای حدت یابنده میان امپریالیست‌های غربی، از هم پاشیده است.

ولی یوگوسلاوی که از زوال اقتصادی می پوسید و لبریز از تخاصمات ناسیونالیستی بود ، بطور خود بخودی تجزیه نشد - بلکه تکه تکه شد . آن پنجه هایی که جسد یوگوسلاوی را از هم درید نه متعلق به صربیه و کرواتیها بود و نه از آن اسلونها بلکه چنگال های بس مرگبار امپریالیستهای غربی بود . اینکه آلمان قبل از شروع جنگ به دنیا اعلام کرد که اگر کرواسی و اسلوانی استقلال خود را از یوگوسلاوی اعلام کنند آنها را برسمیت خواهد شناخت چه اهمیتی داشت ؟ جامعه اروپا هم فوراً از این موضع آلمان پشتیبانی کرد . تصور کنید اگر مثلاً می گفتند اعلام استقلال يك طرفه اسکاتلند از بریتانیا ، یا کبک از کانادا را برسمیت خواهند شناخت ، چه هنگامه ی بپا میشد !

این جنگ ، جنگی است که از نظام امپریالیستی برمیخیزد، کشتارگاهها و سایر مصائبش نیز متعلق به همین نظام است. نتیجتاً قدرتهای امپریالیستی با وجود اینکه واقعا از ادامه جنگ نگران بوده و آرزوی فروکش آنها دارند هر کدام قبل از هر چیز بدنبال منافع خود می باشند . هلموت کهل و شرکاء مداوما ابراز وجود می کنند تا به آمریکا نشان دهند که در این منطقه که مدتها چراگاه اختصاصی طبقه حاکمه آلمان بوده است ، ریاست باید به دست آنها باشد . آلمان مخفیانه کرواتیها را با پیشرفته ترین توپخانه های جهان مسلح کرده است ؛ فرانسه که شدیداً می کوشد عقب نیافتد پیشنهاد کرده اولین ارتش را برای مداخله مستقیم به صحنه نبرد گیسل دارد ، و آمریکا نیز بخشی از تسلیحات دریایی خود را که مرگ و وحشت به خلق عراق فروریخت به دریای آدریاتیک آورده است .

مهمترین نکته از نظر امپریالیستها این است که هر کدام از منافع امپریالیستی خویش محافظت کرده و این منافع را گسترش دهد ، حال چه در منطقه جنگ باشد و چه صلح ؛ در نتیجه هر " راه حلی " که پیشنهاد شود راه سازمان ملل ، جامعه اروپا و غیره با چشمداشت به حفظ این منافع و استقرار قوای خود بگونه ای که این منافع را در حال و آینده تضمین کند ، می باشد .

همه مداخله خود را بعنوان " کمک بشردوستانه " جا میزنند ولی این " کمک " ابزاری پنهانی برای نفوذیابی است؛ آنچه که بحساب می آید پتو و غذا نیست بلکه موشکها و ارتشهای امپریالیست هاست که همه باصطلاح برای " حفاظت از عملیات کمک رسانی " می آیند . خون عراقیها نشان داد که سازمان ملل و " نگرانیهای بی طرفانه بشردوستانه اش " چیزی نیست جز عروسک خیمه شب بازی امپریالیستها. و درمورد توانایی آمریکا و آلمان و شرکاء در حل مشکلات قومی ، یوگوسلاوی باید پرسید که این بزرگترین ستمگران و استثمارگران خلقهای جهان چگونه می توانند الگوئی باشند ؟ شاید آمریکا بخواد رئیس پلیس لوس آنجلس را برای درس آموزی در مورد روابط قومی به آنجا اعزام دارد !

با وجود این ، امپریالیستها از مداخله نظامی می ترسند . همانطور که خود اذعان می دارند این بخاطر دلایل نظامی است بخصوص که صحنه نبرد کوهستانی بوده و نیروهای بغایت مسلح و غیر متمرکز مرتب زیاد می شوند .

واقعیتی است که این عوامل تلفاتی برای امپریالیستها ببار خواهد آورد ولی مشکل اصلی در صفوف خودشان نهفته است . اتحاد آنها در مورد اینکه با یوگوسلاوی سابق چه باید کرد شکننده و متضاد است و احتمال زیاد دارد که تحت فشار جنگی که آینده آن بغایت غیر قابل پیش بینی است ، ترک بردارد . بالکان عراق نیست ؛ بر خلاف جنگ با عراق ، در بالکان دست یافتن امپریالیستهای غربی به توافقی مابین خودشان بسیار مشکل است چرا که هرگونه طرحی بر توازن قوا در اروپا تاثیر مستقیم می گذارد. ارتکاب اشتباه ، خطر بسط تخاصمات مسلحانه را به همراه دارد ، تخاصماتی که هم اکنون بیش از دوسه ساعت با اتوبانهای ونیز و وین فاصله ندارد .

امپریالیزم برای خلقهای یوگوسلاو چه راه حل هایی پیش می گذارد؟ امپریالیستها " ناسیونالیزم غیر منطقی " که منجر به همسایه کشی شده را تقبیح میکنند ولی در واقع مبلغ ناسیونالیزم اند . آلمان مستقیماً ناسیونالیزم را در کروواسی و اسلوانیا تشویق می کند و بطور کلی بالاترین هدفی که

درمقابل این خلقها قرار داده اند این است که تبدیل به دول کوچک مستقل و متحد باشركاي بزرگتر و قوي تر شوند.

این است رویاي پرشكوهي كه امپرياليزم به ميليونها پرولتر يوگوسلاوي سابق ارائه مي كند يكدیگر را بكشيد تاحق داشتن استثمارگري كه به لهجه خود تان سخن مي گوید را بدست آورید! نابرابري ملي وستم دربالكان هرگز با رقابت ناسيوناليستي از بين نخواهد رفت . بايد اعمال وحشيانه قواي ضربت اسلو بودان ميلوسويچ رئيس جمهور صرب را كه عبارتست از پياده كردن برنامه " تصفيه قومي " از طريق غارت و تجاوز در كرواسي ، بوسني - هرزه گويين يا كوسوو محكوم كرد . مقاومت درمقابل اين اعمال عادلانه است اما تا زمانيكه چنين مقاومتی تحت رهبري مرتجعین ناسيونالیست خرد قرار دارد ، توده هاي مردم تنها بعنوان مهره هائی در دست استثمار گران محلي كه در اتحاد با يكي از قدرتهاي امپرياليستي هستند ، باقي خواهند ماند . ناسيوناليزم در بالكان ، ناسيوناليزم ملل كوچك سرمايه دار اروپائي است كه بورژوا هاي شان مي خواهند بازار هاي منحصر بخود را ايجاد كندولي تنها بعنوان شركاي دست دم قدرتهاي امپرياليستي بزرگتر قادر به اين كار خواهند بود . شاهد اين امر توجمان ، رئيس جمهور اولترا ناسيوناليزم كرواسي است كه همزمان زهر شوونيزم عليه صربي ها قي مي كند و خود را به آغوش برادر بزرگ آلمانيش كه جناياتش در بالكان رسواست ، مي سپارد . ويكي از اولين اعمال قانونگذاري حكام نوين و " متمدن " اسلوانيا عفو دسته جمعي جنايت كاران جنگي نازي كه در جنگ دوم جهاني دست نشانده هينلر بودند ، مي باشد .

بايد از اين ناسيوناليزم برید وراه انقلاب مسلحانه انترناسيوناليستي رابه پيش گرفت . بايد طرق متحد كردن استثمار شدگان همه اين مليتها را يافت ، كساني را كه افقشان قانون جنگل " بخور يا خورده شود " ناسيوناليزم بالكان نيست ، كساني كه نه هيچ منفعتي در سوسياليزم دروغين يوگوسلاو سابق دارند و نه از اينكه به ملل كوچكتر تحت سلطه امپرياليستهاي غربي تبديل شوند ، نفعي مي برند ، ولي در عوض خواهان سرنگوني تمام استثمار گران داخلي وخارجيبنند . كسانيكه استثمار كارگران صرف توسط بورژوازي كروات والاترين رويانشان نيست ، بلكه آرزوي شان اينست كه خود تود ها بواقع قدرت را در دست گرفته و تمام سيستم استثمار سرماييداري را كه ستم ملي وساير نابرابريها را تشديد مي كند ريشه كن كنند ؛ كساني مدافع حق تعيين سرنوشت ملل تحت ستم هستند ولي آمالشان بسيار والا تر از اينهاست ؛ كسانيكه رويانشان دست يافتن به جهاني بدون تخاصمات ملي و طبقاتي است ، جهاني كه در آن صلح بطوراجتناب ناپذير به جنگهاي ارتجاعي نمي انجامد بلكه محصول نابودي جامعه طبقاتي است . اين است مسير كمونيزم انقلابي، مسيري كه اكنون از طريق جنگ خلق كه در پرو به رهبري مائويستهاي حزب كمونيست پرو جان مي گيرد . اين نشان ميدهد كه چگونه يك نيروي كوچك مي تواند رشد کرده و قدم به قدم با تكيه به توده ها براي شكست دادن استثمار گران محلي و همه امپرياليستها آزادي را بدست آورد . دهشت اين جنگ جهان را تكان داده است ولي مائويستها درك مي كنند كه مهمترين نكته اينست كه اروپا اين هيولاي پير و فرتوت كه با پيشبرد استثمار در امپراطوريهاي جهانيش (آنجا كه اينگونه دهشتها بخشي از زندگي روزمره اند) براي خود صلح اجتماعي خريده ، مورد تهديد قرار گرفته است . نظم كهن از هميشه شكنده تر است . در اين شرايط پرولترها هيچ نفعي در تلاش براي حفظ يك صلح توهم آميز و ارتجاعي ندارند و تمام نفعشان در استفاده از بي نظمي وبروز تخاصم مسلحانه براي ايجاد سازمانهاي انقلابي مائويستي است . پيش گرفتن چنين مسيري درميان چنان جنگ برادر كشي آسان نيست . ولي بجز برافراشتن پرچم انترناسيوناليزم كه با خون پرولتاريا و ستمديدگان سراسرجهان سرخ است و دست زدن به جنگ انقلابي براي سرنگوني

عاملان بدکار خارجی و محلی این جنگ ارتجاعی و قرار دادن قدرت در دستان پرولتاریا و همه ستم‌دیدگان راه دیگری نیست. 18 اگست 1992

صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون راجشن می‌گیریم!

سال 1993، صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای بین‌المللی و توده‌های ستم‌دیده سراسر جهان است. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانها و هواداران این جنبش و مردم انقلابی رافرا می‌خواند که صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی عظیم و فراموش‌نشده جشن بگیرند. باید از این مناسبت استفاده کرده و ضد حمله ایدئولوژیک قدرتمندی را علیه امپریالیستها و مرتجعین جهان به پیش بریم.

مائوتسه دون معتقد به مبارزه سازش‌ناپذیر و متکی بخود توده‌های خلق است. نام او کماکان در دل دشمنان طبقاتی هراس می‌افکند او مظهر خواست‌رهای ستم‌دیدگان از کثافات ستم‌طبقاتی و گسست از کل نظامی است که بر منافع تنگ‌نظرانه فردی مبتنی است. او مظهر هدف‌والای‌رهای کل نوع بشر است.

روز 24 سپتامبر 92 رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو که در اسارت بسر میبرد، در یک قفسی برای جمعی از خبرنگاران دشمن قرار گرفت. درین فرصت او به دفاعی شورانگیز از کمونیزم انقلابی پرداخت و از مردم جهان خواست که صدمین سالگرد تولد مائو را بیک جشن یکساله‌ای فراموش‌نشده تبدیل کنند. مابا پذیرش این فراخوان، صد رگونزالو راهم بزرگ می‌داریم و جشن صدمین سالگرد تولد مائو را با مبارزه جاری برای دفاع از جان صدر گونزالو پیوند می‌دهیم.

امروز امپریالیستهای غربی اعلام می‌کنند که شکست سوسیال‌امپریالیست‌های رویونیست شوروی در "جنگ سرد" به معنی "مرگ کمونیزم" است. بسیاری از مبارزات خلق‌های تحت ستم منحرف شده و دچار اخلال می‌شوند و این بخشی از تعرض ایدئولوژیک علیه کمونیزم و انقلاب است. درست در مقابل این مسئله، جنگ خلق در پرورا می‌بینیم که طی تاریخ دوازده ساله‌اش پیشروهای عظیمی کرده، توده‌های میلیونی را برانگیخته و بسیج نموده و ضربات شدیدی بر دشمن وارد آورده است. این پیشروهای باخاطر رهبری صحیح حزب کمونیست پرو، یک حزب راستین مارکسیست - لنینیست - مائونیست است. این یکی از دلایل مهمی است که قدرت‌های امپریالیستی به سرکردگی امپریالیزم آمریکا حمله‌ای را علیه جنگ خلق در پرو و صدر گونزالو رهبر این جنگ، متمرکز نموده‌اند.

امروز امپریالیست‌های آمریکایی برقراری یک "نظم نوین جهانی" را اعلام کرده‌اند که قرار است صد سال تحت حاکمیت شان دوام یابد. برای تحقق این مسئله، آنها بزور اسلحه به خلقها حمله می‌برند و همچنین بر روحیه و امید‌های توده‌ها می‌تازند. آنها امیدوارند نسل نوین پرولتاریا و خلق انقلابی را از تاریخ شکوهمند و درس‌های عظیم مبارزات انقلابی ستم‌دیدگان در یک قرن ونیم اخیر (از کمون پاریس گرفته تا انقلاب اکتوبر، تا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی) محروم کنند. آنها از دستگاه تبلیغاتی قدرتمند خود به قصد محروم کردن انقلابیون از ایدئولوژی شکست‌ناپذیر که توسط مارکس، لنین و مائو طی این مبارزات عظیم تکوین یافته سود می‌جویند. همانطور که رفیق گونزالو گفت "بگذار به همین خیال باشند!"

جنايات امپرياليستها و بويژه امپرياليستهاي آمريکايي و نوکران شان در سراسر جهان چنان آشکار و عريان است و عواقب روزمره اش چنان درد ناک که تفکر اکثريت مردم جهان را برانگيخته است ؛ حتي درون کشورهاي امپرياليستي که قطب بندي طبقاتي ، مبارزه طبقاتي و بحران در حال افزايش است اين تنفر اشاعه مي يابد .

ولي تنفر و رنج خلق بايد به قدرت و اراده تبديل شود تا يك مبارزه انقلابي بر پا گردد. مبارزه ايکه امپرياليستها و نوکران شان را به همراه نظام اجتماعي پيوسته موجود سرنگون کند و ساختن جهاني نوين عاري از بي عدالتي، فريب و استثمار انسان توسط انسان را آغاز کند. اين مبارزه در صورتي پيروزي مي شود که توسط ايدئولوژي انقلاب پرولتري مارکس ، لنين و مائوتسه دون هدايت شود . با اين روحيه ما بايد حقيقت مائوتسه دون را در دست گرفته و درميان ميليون ها ميليون توده اشاعه دهيم . درين پروسه مي توانيم گردان هاي نوين انقلابيون پرولتر را در کشورهاي مختلف تربيت کنيم . باشد تا صدمين سالگرد تولد مائوتسه دون ، بذر هاي سرخ انقلاب رادر چهار گوشه جهان بيفشاند .

درفش هاي سرخ مارکس ، لنين و مائو را هرچه رفيع تر به اهتزاز درآوريد !

ازجان صدرگونزالو به دفاع بر خيزيد !

زنده باد جنبش انقلابي انترناسيوناليستي !

باشد تا جشن صدمين سالگرد تولد مائوتسه دون رابطريق فراموش نشدني برگزار کنيم !